V-50
Feb 26, 1976

بقیه صفحه ۹

عبد البصیر رسام ...

همچنا ن به حیث بیك راست در مسابقا ت اشتراك می نماید.

وی به مجله د کمکیانوانیس دلچسپی دا رد وبه صفحـــات برا زندگا ن وبه قلم شـــما علا قمندی خاصی دارد .

در اخیر مصا حبه خواستیم تا نظر اش رادر موردیك شاگرد که چه و قت می تواند شاگرد ممتاز گردد پرسیدیم گفت: به در جه او ل پا بندی به حاضری وبه د قت خواندن درسها است ودا شتن تقسیم او قات درسی ومعین کرد ن و قت تفریح همه رول مهمی در ممتاز بو دن یك شا گرد دا رد .

نتیله علومی همکار مجلـه ـحمیرا دخترك زیبا درلباس محلی

حسیب زله طفل ذکـی وصحتمند .

اطلاعات او کلتور
رئیس تحریر :
محمد ابراهیم عباسی
مدیر مسؤل جلال نورانی
مهتمم: عبدالرشید آ شتـی
تیلفون دفتر رئیس تحر یر
۲۶۹۴۵
تیلفون مـد یر مسؤل
سوچبورد: ۵۵ـ۲۶۸۵۱
ارتباطی :۵۳
آدرس: انصاری واټ مطبعه دولتی اداره کمکیا نو انیس ـ «مطبعه دولتی»
قیمت یك شماره ۳ـافغانی

موشك كوچك و پنسل

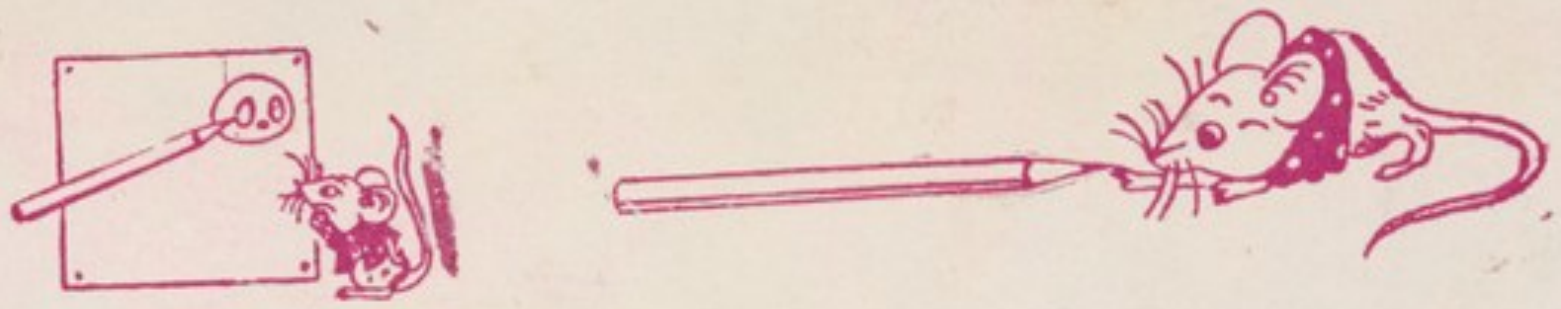

بودو نبود یك پنسل کوچك بود که مدام‌روی میز «لیلا»بود. در اتاق «لیلا» یك موش کوچك دریك سوراخ دیوار بود .

یك روز «لیلا» به مکتب رفته‌بود . موش آمد وپنسل را از روی میز بادها نش گرفت. آنرابرد به نزدیك خانه گك‌خود پنسل گفت :

« من از چوب ساخته‌شده‌ام. داخل من هم زغال ا ست. تو نمی توانی مرا بخوری . چرا مرا اینجا آوردی ؟»موش جواب‌داد:

دندانهای من میخا رد. من باید همیشه یك‌چیز ی رابجوم تراهم می‌جوم‌تا خارش‌دندانهایم گم شود .» پنسل گفت :

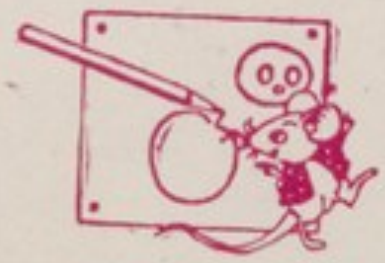

«صا حب من لیلا مراعادت‌داده که‌همیشه رسم کنم. حالا که میخواهی مرا بشکنی وبجوی و ریزه ریزه کنی ،پس‌بگذاربرای آخرین بار یك چیزی رسم‌کنم. بعد مرا بجو .

موش گفت : بسیار خوب.

پنسل حر کت‌کرد ویك‌دا یره بروی دیوار کشید ، موش گفت :

«این پنیر است؟ »

پنسل گفت : «ممکن است

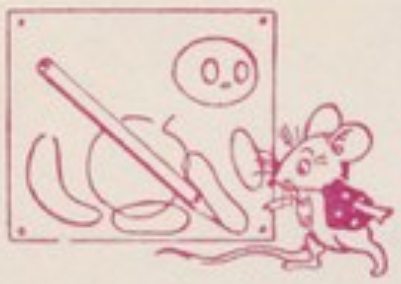

پنیربا شد»

وسه دایره کوچك دیگر در بین‌آن رسم کرد . موش باز گفت :

«بلی آن پنیر است آنهم سوراخها یش است .»

پنسل گفت: ممکن‌است»

ویك دایره بز رگ کشید،

موش باخوشحالی گفت«سیب»

پنسل گفت: «ممکن سیب باشد »

وچند تا شکل های دراز دیگر رسم کرد .

موش گفت : اینها هم کیله است .

حالا خلاص شد؟ بیا دیگر

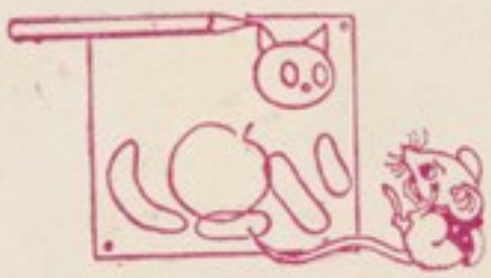

که دندا نها یم میخا رد .

موش گفت :

یك دقیقه دیگر صبر کن .

وقتی موش این عکس را دید

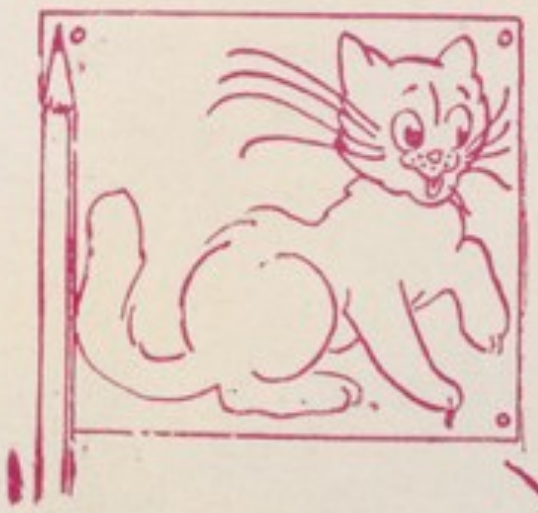

کمی لرزید و گفت :« این‌عکس مثل چیز است . مثل..... پش ... پش

اما پنسل کا رش را ادامه داد.

موش که دید: فریاد زد: «وای... پشك و گریخت ورفت .»

LIBRARY OF CONGRESS
ISLAMABAD OFFICE
3 1 MAR 2005
6 CONTINUATION 6

یادداشت هفته

مجله هفتگی پنجشنبه ۷ حوت ۱۳۵٤ شماره ۵۰ سال ۷

دختران وپسران ار جمندو گرامی !

زمستان آخرین نفس های خودرا می کشد و تا و قتی که شماره آینده مابدست شمامی رسد بوی بهار را احسا س خواهید کر د خو شوقتیم ،ازینکه سال تازهٔ ا یـرا در صنف جدید آغاز نما یید .

مثل همیشه برای همگی تان کا میا بی و مـؤفقیت آرزو میکنیم .

دوستان عزیز !

چیزی که در زند گـی مؤفقیت رانصیب انسان می سازد .سعی و تلاش است وجبران اشتبا هات گذ شته وتکرار نکردن اشتبا ها ت .کسانی که مثلا یـك سـال ناکام می مانند ، باید د قیق فکر کنند و عوا مل ناکا می خودراجستجو نما یند . بعـدوقتی که پی بر دند که چـرا ناکام مانده اند وچه اشتبا هاتی با عث ناکا می شـا ن شده، ،آنو قت بکو شند تاآن اشتباهات راتکرارننمایند عا مل عمده و اصلی ناکا می در مکتب همانا تنبلی ونخواندن درس ،دقت نکردن به گفتا رمعلمین وگذراند ن و قت به تفریح وسا عت تیر ی بحـدافراط است.

هستند ،شاگردا نی که در امتحان به نقل کردن و تقلب دست می زنند و در نتیجه ، ناکام می شوند .

پس حالا راه حل چیست، این عده شاگردا ن چه کنندتا سال دیگر ناکام نشو ند . طبیعی است که بایداشتبا هات گذ شته راتکرار ننمایند مثلا تنبلی رایکسو گذا شته باجدیت بیشتر بدرس ها ی کوشش کنند. در صنف گوش وهوش خودرا به طرف درس بگیرند .

درطول روز تقسیم اوقا تی داشته باشند و مطا بق آ ن عمل کنند اینست راه مؤفقیت شاگردان .

عکس سخن میگوید

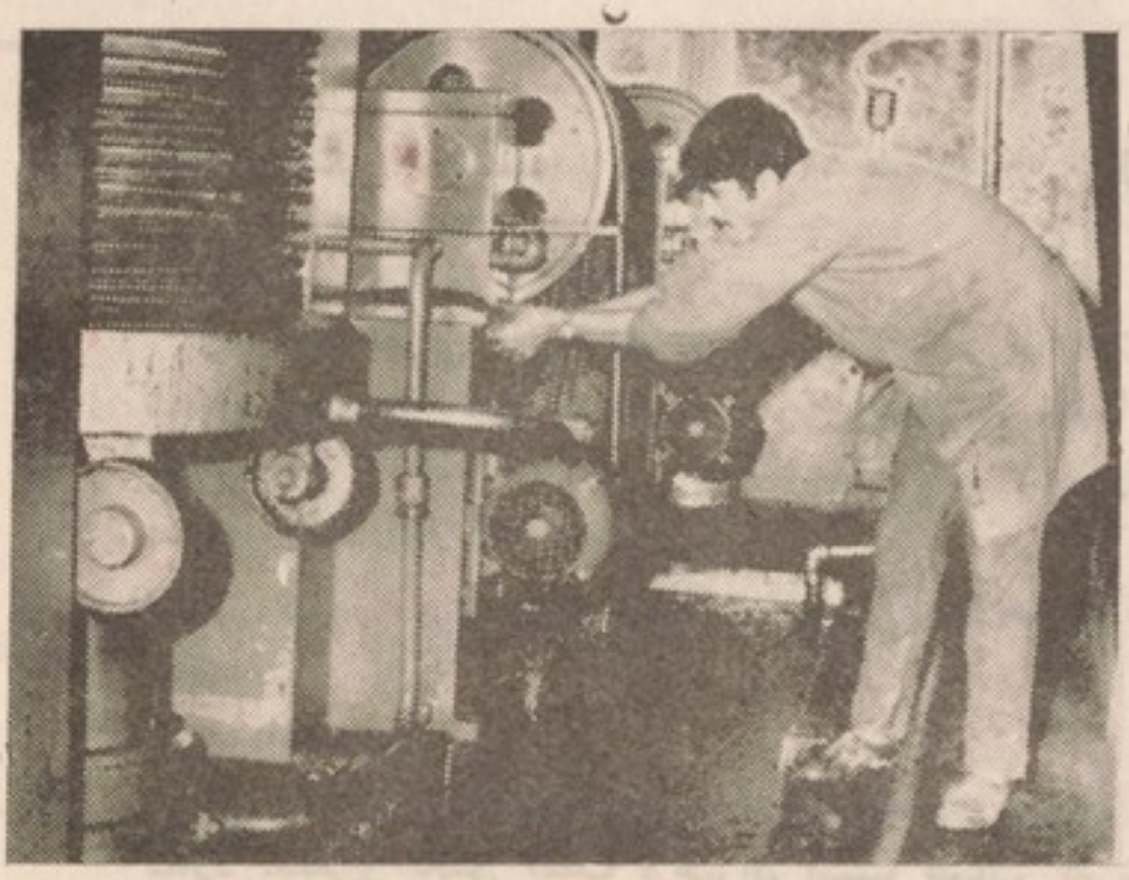

فابریکه زیتون ننگر هار

از دیاد حاصلا ت زیتـو ن امسال باغهای زیتون ننگر هار بطور بی سابقه بوده اسـت . حاصلات زیتون فارم های هده وغازی آباد ششصد و شصت وسه تن میباشد .

باغهای زیتون سا حه شش هزار جریب‌زمین‌رادر فارمهای هده وغازی‌آباداحتوا کرده‌است عکسها قسمت های مختلـف فـا بـر یکـه ز یتـــو ن رادر ننگرهار نشان میدهد که امسال پنجصدوچهل تن زیتون دراین فابریکه کانسرو گردیده است .

ظهیر الدین فاریابی

شمعیست چهرهٔ تو که هر شب ز نور خویش پروانهٔ ضیا بهمه آسمان دهد

از برازندگان بافضل و دانش کشور ما ، واز بزرگترین شعرای نامور وطن ما ظهیر الدین فاریابی است که در این هفته مختصری از شرح زندگی وی را خدمت دوستان تقدیم می کنیم ویکی ازهمکاران مجله بنام محترمه‌شکوره عظیمی‌مختصری‌ازشرح‌وی رانیزبرای نشر فرستاده بود که ما از نوشتهٔ وی نیزباتشکرات فراوان در این صفحه استفاده کرده ایم .

ظهیر الدین ابو الفضل طاهر بن محمد یکی از بزرگترین چکامه سرایان زبان دری است. ظهیر الدین درشعر ظهیر تخلص میکرد .

ظهیرالدین در ولایت فاریاب در یك خانواده بافضل و دانش چشم بجهان کشود . به اساس تذکر تاریخ نویسان ادبی ،وی در اوایل نیمه قرن ششم هجری در فاریاب بدنیا آمده است.

وی مدتها ازفاریاب سفر کرده واولین سفرش در نیشاپور بوده است که تحصیلات خودرا نیز در همین شهر به پایان رسانیده است

چنانچه‌خودش در یکی از اشعارش میگوید :

مرا بمدت شش سال علم و ادب
به خاکدان نیشاپور کرد زندانی
به هر هنر که کسی‌نام‌برد درعالم
چنان شدم که ندارم بعهد خود ثانی

ظهیر الدین در تمام علوم عصر خودش آشنا بود واز شعرش که در بالا تذکر دادیم نیز معلوم میشود که به همه علوم آن عصر دست داشته است .

علمای آن عصر همه به ظهیرالدین احترام داشتندواورابنام(صدرالحکما) لقب دادند . به فلسفه و حکمت بخوبی آشنابود. وبه علم نجوم نیز آشنا بود .

ظهیرالدین بزبان عربی نیز بلد بوده وبخوبی سخن می زدو اشعارش بزبان عربی نیز موجود است واز این اشعارش بخوبی معلوم میشود که بزبان عربی و حکمت و فلسفه آشنا بوده است :

بقیه در صفحه ۳۷

مترجم:م-ط-پ

نویسنده :می ویرا فریمن

تفریح با تجربه های علمی

گو تك متحر ك

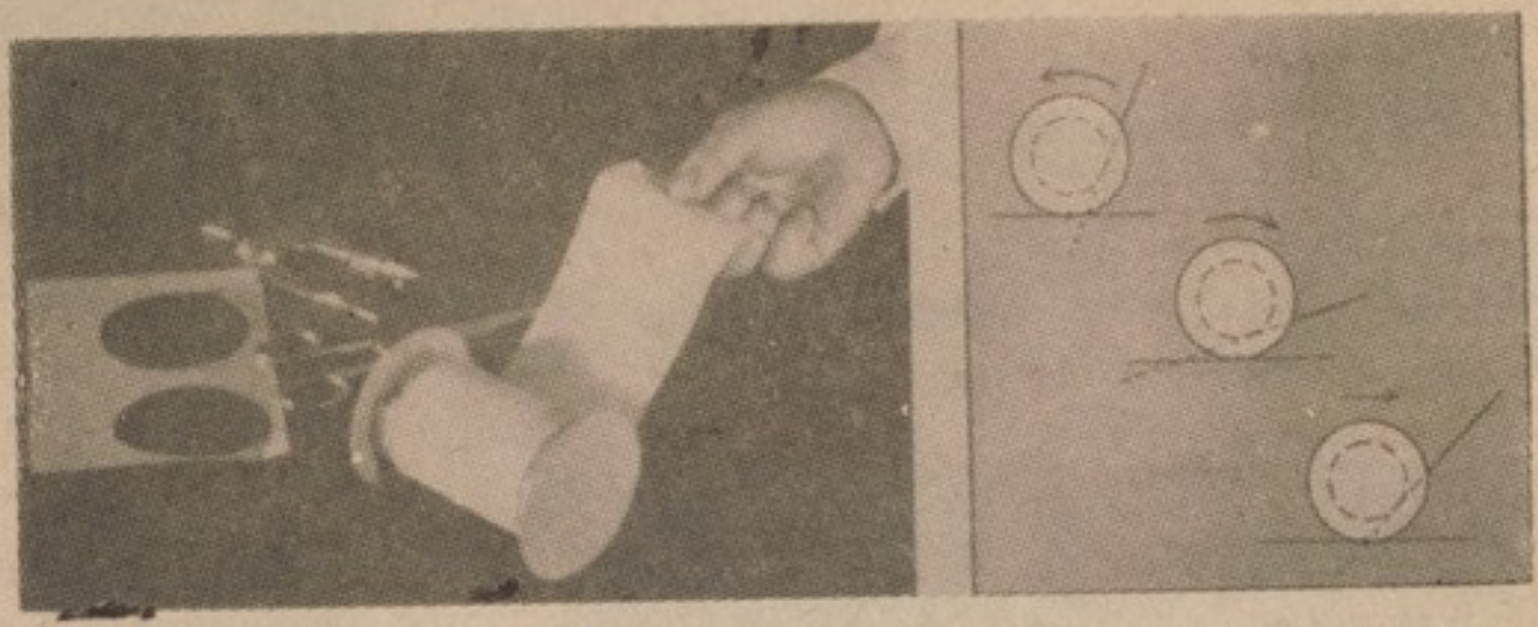

گوتك را میتوانید به طرف پیشروی و یا عقب لول بدهید یا آنرا بلغزانید .

اگر خوا سته با شید یك شی را بدور نقطه اتـــکا آ ن بچر خا نید با ید از جا یـی آنرا تیله و یا کش کنید که خود نقطهٔ اتکا نبا شد .شمادر وقت باز و بسته کـردن دروازه از دستگیر در واز ه که دورازنقطه اتکا آن بچـــر خانید باید از جایی آنرا تیله ویا کش کنید که خودنقطهٔاتکا نباشد در و قت باز و بسته کردن در واز ه از دستگیـــر

درواز ه که دور از نقطه اتکااست استفاده می کنید نه از نزدیك چپرا س. در ینجابرای تان یك تجر به را جع بـــه حر کت دو رانی داریم.

ازیك قطی خالی حلبی یك گوتك بسا زید به قسمی کـــه دو توته قطعهٔ دبل را گـــردببرید وبه دو طرف قطی سرش کنید. یك تو ته تکه یا فیتـــهٔ بیکاره را که تقریبا نیم متر طول داشته با شد بگیریدویك طرف آنرا در گو تك سر ش کنید فیته را بدور گو تـــك بپیچا نید ویك طرف آنـــرا مثلیکه در عکس میبینیـــد بدست تان بگیرید. ا کنو ن به آهستگی فیته را کش کنیدشما میتوانید گو تـــك را بچر خانید، به طرف خود ویا دور از خود حرکت بدهید ویا آنرا بدون چر خا نـــدن بالای میز بلغزا نید.

رسم ها نشان مید هد کـه سبب این حر کت هاچیست.

وقتی که انجام فیته را بلنـد میگیرید خط کش کردن شمابه

طرف را ست قسمت زیریـن گوتك واقع میباشد واز همین سبب لو ل می خورد واز شما

دور میشود. و قتیکه فیته را پائین میگیرید خط کش کردن

آن بالای نقطه زیرین وا قع میشود ازین جهت گو تـــك

بالای فیته چرخ خورده به طرف شما میاید .این مرتبه یك نقطه مابینی را پیدا کنید قسمیکه

کشش ار نقطه اتکاء بگذ رد. درین صورت گو تك قطعا چرخ نمی خورد اما بالای میز مـی لغزد.

وجیهه دختر ممتاز و هنرمند

صحبت این هفته ما با یکتن از شا گردان‌با استعداد وهنرمند لیسه سو ریا است .

از وی خوا ستم تا خودرا بیشتر برای خوانند گا ن معر فی نماید .

ـ اسمم وجیهه است و متعلم صنف نهم لیسه سو ریا هستم چو ن به درس وتعلیم از طفلی علا قمند بو دم‌صنف اول را امتحا ن دا ده شامل صنف دوم گرد ید م‌و از صنف دوم تابه حال همیشه در صنف اول نمره هستم .

پر سیدم:

ـبه کدام مضا مین علا قه داری ؟

ـهمه مضا مین در سی مکتب دلچسپ است و لی به مضا مین ساینس علا قه واستعداد دارم .

وجیهه که دختر بشاش وبا جراتی است پرسیدم شما که به هنر تمثیل علا قه دا رید آیا به محافل‌و درام ها ی مکتب حصه گر فته اید ؟

ـگفت : چون به خواند ن مقاله و هنر تمثیل علا قه دار م در یکی از درا م ها در لیسه سوریا حصه داشتم

ـکدام نشر یات کشور را زیاد تر مطالعه می‌نما ئید؟

ـ از مجلات به دکمکیا نو انیس و مجله میرمن زیاد تر علاقه دارم و همیشه تمام صفحات آنرامطالعه می نمایم، روز نامه هارانیز همیشه می خوانم.

ـنظر ش را در مورد مجله دکمکیانو انیس پر سید م گفت:

ـواقعا تمام صفحا ت آن دلچسپ‌و خواند نی‌است وخودم زیادتر به صفحات رموز زندگی ، داستانها و صفحات آموزشی آن علا قه زیاد تر دارم .

پرسیدم : آیا به مجله همکاری دارید ؟

ـمیخواهم ازین به‌بعد همکا دایمی مجله باشم اما تا حال کدام‌مطلبی برای مجله رو ان نکرده ام .

وجیهه.... درست نمو د ن‌تقسیم اوقات‌منظم درسی،گوش دادن به گفته های معلمین رقابت صنفی و تعقیب درس روزانه ، سبب شد تامقام‌اول‌نمره‌گی رابدست بیاورم.

دکمکیانو انیس

-در آینده‌میخوا هی کدام رشته ای را انتخاب نما یی.
-با خنده میگو ید چـو ن علاقه زیاد به مضا مین‌ساینس دارم رشته مورد علا قه خودرا انجنیری انتخا ب نمو د ه‌ام .
-در اخیر مصا حبه‌پرسیدم به‌نظر شما صفات خو ب یك دختر چیست ؟
-کمی خاموش می ماند بعد آهسته و شمرده جواب مـی دهد . به نظر من صفت خوب یکدختر حو صله ، برده باری همکاری با فامیل و صمیمیت است با همصنفان و همسالان.

عبد البصیر رسام وشاگرد بااستعداد

در این هفته پسری را برایتان‌معرفی مینمائیم کـــه عـلا وه بر اینکه پسر ممتاز صنـــف‌خویش ا ست به هنر رسامی نیز ا ستعداد خوبی دا رد .

عبدا لبصیر لطیف یارمتعلم‌صنف هشت مکتب‌سرای‌غزنی است .وی در مدت هشت سال‌تعلیم توانسته است که بـــا گرفتن نمرا ت عا لی مقام اول‌نمره گی راکسب نمایـد و در همین مد ت نمـــرا تش از ۹کمتر نیست . وی نظربه‌لیاقت وگر فتن نمرا ت عا لی‌به‌گرفتن دو تحسین نامه به مضامین‌دری وحساب مو فق‌گر دیده‌است.

عبدا لبصیر به مضامیـــن ساینس و رسم علاقـه زیـا د دا رد. درسا ل ۱۳۵۳ یکی‌از رسا می ها یش حایز جایزه، شنا ختـــه شدو گر فتـــن جایزه‌را از خا طره‌های خوش خود میداند .

ازوی درمورد رسامی هایش پرسید م که کشیدن چه‌نـوع رسم را می پسنددورهنمایشان که بود گفت :

مشو قم در قسمت کشیدن‌رسم ذوق و علا قه‌خودم‌بودورهنمایی های مهر زاد سلجوقی و کهزاد با عث‌علاقمندی بیشترمن‌بـه هنر رسامی گر دیدوبیشتر به

عبدالبصیر لطیف یار

کشید ن رسم های از مناظر تاریخی کشور وپور تریـــت علا قه دارم .

ورزش مورد علا قـــه و ی فوتبال بوده و شا مل تیـــم فو تبا ل کود کان‌پارسا بوده وو ظیفه سر تیم رابه عهده‌دارد

بقیه در صفحه ۳۹

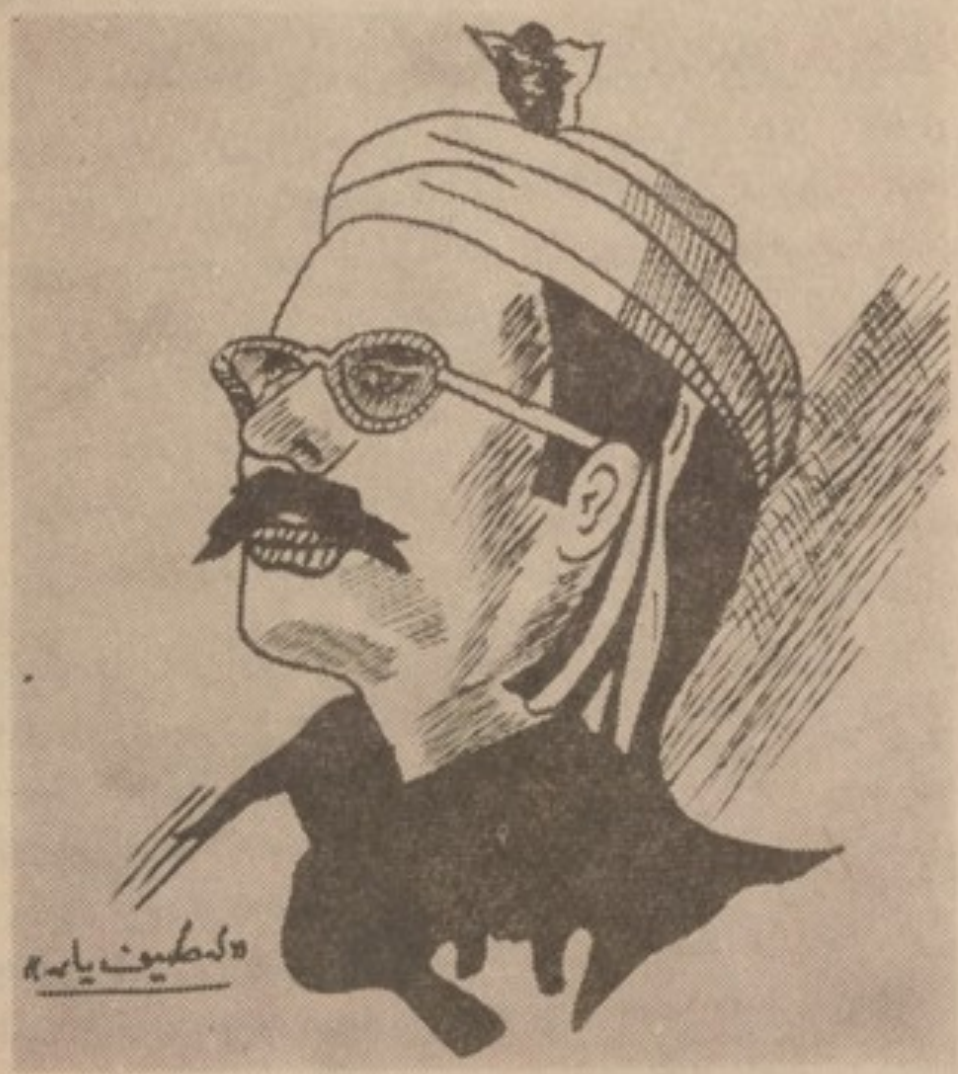

از رسم های لطیف یار

د شاتو مچی

د رحمت ترجمه

یوه ورځ می مور پلار ته داسی وویل : ته هم دشا تو دمچیو خودانی صندو قه رانیسه، ټول گاو نه یا ن یی په‌خپلو کورونو کی لری او د خپلو مچیو شات خوری ،پلار می دمور خبری ومنلی په سبا سهار می پلار بازار ته‌لاړ اود شاتو دمچیو دوه صندو قه‌یی رانیول، کور ته یی راوړه او دسرای دبـڼ په‌یوه گـو ښه ځای کی یی کښیښود له .

پلار می هره ورځ سهـا ر دشاتو دمچیو دصندوق سر، خلاصاوه شات به یی ځنی را ایستل مور به می هغه‌پاکول او ډیر ښکلی او خوندور شات به یی لاس ته ځنی راوړ ه. په لمړ یو ورځو کی مخکښی تردی چه زما پلار دشا تـو دمچیو صندوق خلا ص کړی

خپل مخ، لاسونه او سر به یی په‌یوه ټوکر کی تاړه. لا کن وروسته یی په‌آسانه‌ډول‌دشاتو دمچیو صندوق خلا صاوه او دشاتو دمچیو ځخه یی هیـڅ شکایت نه کاوه او نه یی زما پلار په نیښ وا هه .

یوه‌ورځ زما پلار او مور ، زمونږ دخپلوانو دزوی واده‌ته

ولاړل زه په کور کی یوا زی پاتی شوم . زړه می ډیرتنگ شو. احمد ته چه زمو نـږد گاونډی زوی او زما همزو لی ؤ ږغ کړه نو موږی کور تـه راغی . نه پو هیږم‌چه‌دکـوم ځای ځخه دشاتو د مچیو پـه باب بحث شروع شو .

ماپه یوه مغروره لهجه احمدته

ورویل :آیا خبر یی، چه مو نږ هره‌ورځ دخپلو مچیو دشا تو ځخه استفاده کوو . اوس هم زمونږ دشاتو دمچیو کند ود شاتو ځخه ډك دی .

احمد زما په خبرو باورونه کړ وروسته می‌هغـه تـه د ا رنگه معلو مات ور کړ ، چه دشاتو مچی ډیر زحمت‌کښه، حشرات دی. هغوی همیشه‌د شاتو دجوړولو اړه گلا نـود شیری دراوړ لو دپاره زیـار

باسی او پدی لاره کی‌پـه، منظـم ډول کـــار او پـــه بیړه حرکت کوی ا حمـد ، پوښتنه وکړه ،چه دشا تـو مچیو ته دخوراك دپاره ځـه شی ور کوی، ما ور ته‌وویل

مونږ هغوی ته هیڅ شی نـــه ورکوو.

دشا تو مچی دځنگل ، او دښت لور ته الوزی، هلتـه خپله غذا خوری. ورو ستـه دگلانو شیر ه چـــه شـا ت ځنی جوړیږی ، دځان سره

دوړو داستان

راوړی او په خپل کندو کښی یی ټولوی. زه همدا او سـ کولی شم ، چه تا پر خپلـو شاتو میلمنه کړم . ورو سته می زیا ته کړه چه دشا تـــو مچی په ماغرض نه لری ا و نه ما په نیښ وهی احمد زما خبره‌ونه منله او وی ویل که چیری دشاتو دمچیو کندو ته لاس وروړی ، سمدستی د ی

په‌نیښو وهی او فـریا دو نـه به‌دی آسمان ته ځیږی.

مونږ دواړه دخپل کا له د بڼ هغه ځای تـه‌ولاړو چـه د

شاتو دمچیو کندو پروت ؤو دشاتو دمچیو په کندو کښی مطلقه آرا می او سکو ت ، حکمفر ماؤ . دشا تومچی په خورا بیړ ه او منظم ډ و ل دشاتو په جوړولو لگیا و ی، ځینی یی الوتی او ځینی یـی بوختی وی .

بالاخره ما خپل مقصـــد عملی کړ اواحمد ته‌می وویـل دادی اړس دکندو ځخه شات راوړم بیا به یی وگورو چـه ځنگه خو شمزه شات دی .

لاکن احمد دارنگه وویل ،ته بایدو پو هیږی چه دا کار ، ډیر خطر ناك دی باید دخپل پلار په شا ن،مخ ،لاسو نه، او سر په ټکر کی ؤتړ ی ،

لاکن ما ور ته زیا ته کړه‌چه دشاتو مچی ما په نیښو نـه وهی ، بلکه هغوی زمو نـــږ سره عادت نیو لی دی ته‌ځله داریږی ، دشا تو مچی‌دانسان

دکمکیانو انیس

سره الفت لری او تل‌خوندور
شات ور ته جوړوی . وروسته
زه دشاتو کندو ته نږ د ی ،
شوم او احمد هلته‌لیـــر ی،
ودرید . ما دشاتو دکندو سر

پور ته کړ اود خپل پلار په
شان می په ډیر احتیاط لـږ
خه شات راواخستل پدا سی
حال کی چه ما خپل لا س د
کندو شخه رایوست ، نا ببره
احمدکندو ته نږ دی را غی‌د
ننه یی وکتل او یو شی‌یی د
شاتو دمچیو کندوته وغور زاوه
نابببره دشاتو د مچیو له خوا
داسی حرکت شرع شو،موږ
خیال کاوه چه زمو نږ دسر

دپاسه په زر هاؤ الو تکـــی
راغلی دی پدی وخت کی می‌د
شاتو د مچیو دکندو سردوباره
وتاړه او په ډیره چا لا کی او
چابکی سره دکندو شخه لری
شوم . لاکن په‌زر هاؤ مچیـو

له هری خوا ه پر مونږ حمله
راوړه. ما خپل ځان په ټوکر
کی وتاړه او سمدستی کوټی
ته‌ننوتلم ،لاکن داحمد دخولی
شخه می عجیب و غر یـــب
آوازو نه غـــوږو ته راتله، زه

لاپه‌خپل ځان اخته وم چـه،
نابببره احمد هم کوټی ته‌راغی،
اودشاتو دمچیو دنیښو شخـه
زیات شکایت کاوه او خپـل
لاسونه یی پر مخ ، غا ړه او
سر باندی تیروله خوپه د ی
وخت کی زما مخ زیات درد،
واخست او ډیر یی نا آرا مه
کړم . موږ دواړه د دیر شو
دقیقو دپاره په کوټه کی یوی
خوا اوبلی خوا ته گر زیدو او

له درد شخه موشکایت کاوه .
لاکن پدی ښه پو هیدم چـه
احمد نسبت ما ته ډیر پـــه
عذاب دی. بالا خره د هغـه
شخه می پوښتنه وکړه ، مخ
او غاړه دی زیات درد کوی،
احمد ځواب راکړ بلی بد ن
می زیات درد کوی ته ځنگه
یی ! ماورته وویل چه بد ن
می دردنه کوی لاکن دا سی

احساس کوم چه تر پو ست
لاندی می ستنی وهل کیږ ی.
پدی وخت کی احمد دخـــو
شیبو دپاره فکر جن شو ،او
وروسته یی‌وویل ، را شه چه
دغاړی او لاسونو پر نیښـ
وهلو بر خو باندی ختـــی،
کیږدو ماورته وویل ، تاوان
نه کوی؟ ده زیا ته کړه ، ما

په خپله لیدلی دی .یوه ور خ
غالبوزی زما مور په نیښ ،
ووهله ، هغی سمدستی ختی
پری واچولی او دردیی آرا م
شو .

وروسته دواړه دکوټی شخه
راووتلو ،دکور دویـا لـی د

غاړی شخه مولږ شه ختی په
غاړه اولاسو و مو ښلی لا کـن
هیڅ تاثیر یی ونه کړ. بیا نو
دواه هلته کښیناستو، کـله به
مو لاسونه مښل او کله کله
به مو غاړه په او بو پاکو له.
ترڅو دقیقو وروسته داحمد
مخ زیات وپړ سید . ما تـه
خندا راغله او هغه ته مـــی
وویل ، ستا مخ خـــورا ،
پړسید لی دی . ده را ته ،
وویل ستا خپلو ستر گو ته
پام نشته ته‌یو وار ور شه‌په

درشخه جوړ شویدی .

هنداره کی وگوره چه شه‌شی
رښتیا وروسته تر خـــو
دقیقو زما یوه سترگه بیخـی

پټه شوه او هیڅ شی می‌نشو
لیدلی .د ځان سره می وویل :
خدایا داخه راوشوه.ستر گه
می ړنده نشی . احمد پداسی

حال کی چه یولاس پی پرخپل
مخ ایښی‌ؤ دارنگه وویل:
ملگری ، اساسی مسا له
داده چه پلار او مور ته بـه
ځنگه بهانه کوو؟ که چیر ی

هغوی وپو هیږی چه مو نږ
دشاتو دمچیو کندو ته تللی
وو او هغوی ته مو بی لـــه
مو جبه تکلیف ور کړ ی دی
ډیر بدکار دی‌اوهغوی‌خواشینی

کیږی بهتره داده چه یوه‌بله
بهانه وترا شو . ماپو ښتنله
وکړه، چه ځنگه باید دد غـی
پیښی راز پټ کړو ؟ ا حمد

خواب را کی. مو نږ با یـــد
هغوی ته ووایو چه مو نږ په
خپل منځ کی شخړه وکړ ه،
بیاوروسته پخلا شوو هغوی
هم باور کوی ځکه چه مو نږ

دواړو ځوځو ځلی شخړی‌کړی
دی او بیا دو باره پخلا شو ی
یو . داحمد سره ما موافقـه
څرگنده کړه . ورو سته ده

غوښتل چه کور ته لاړ شی،
لاکن ما مخالفت وکړ اوزیاته
می کړه، چه مونږ دوا ړه په
ښه ډول کولای شو چه هغوی
ته قناعت ورکړو .

پاتی په ۳۵ مخ

اندره ژید که بود ؟

دو ستان عزیز !اندره ژید بتاریخ دوم ماه نوا مبر سال ۱۸۶۹ میلادی د رشهر پاریس تولد گردیده است چون پدر ژید بواسطهٔ گر فتا دی نمیتوانست به تربیت فرزند خود بپر دازد، لذا پرو رش وی به عهدهٔ مادرش که زنی بسیار سختگیر بود قرار گرفت ۰

در یازده سالگی ژید پدر خودرا از دست داد و نفوذ و قدرت مادرش نسبت بوی فزونی گرفت در نتیجه شدت فشار اندره دچار حمله عصبانی گردید۰

ژید به تحصیل بی علاقه بود و از محیط مکتب نفرت داشت و همان اندازه که مادر و سایر افراد خانواده اش به تحصیلات اندوه علاقمندبودند چند برابر آن وی نسبت به هردو مو ضوع بی علاقه بود که باالا خره مادر ژید یك نفر معلم درخانه برای تعلیم وی گماشت ۰ژید از معلم خود فن موسیقی را یاد گرفت و درین هنر پیشر فت بسیار کرد بطوریکه در پیانو زدن مقام اول را در میان نویسندگان دارست همچنین‌اندره ژید با وجود مواظبت خانواده اش چند کتاب دیگر بدست اورد در ساعات فراغت مطالعه میکرد و از این راه‌با نو یسند گی و ادبیات اشنا شد ۰

اندره ژید پس از فراغت از تحصیلات مقد ماتی به مطالعهٔ آثار نویسند گان و شعرا پر داخت وکتب زیادی را مطالعه‌کرد وباز و یسندگان بزرگی مانند متر لینگ ، رینه ، مالامه دپیر لوئیس اشنائی و دوستی به هم رسا نید که او را درمطالعاتش رهنمائی و در کار نو یسند گی تائید و تشویق کردند ۰

اندره ژید رومان ها و داستان‌های زیادی نوشته که تعداد آنرا تا ۵۰ جلد نوشته اند و اکثر این آثار شهرت جهانی پیدا کرده و به زبان های مهم ترجمه شده است ۰

داستا یو سکی ،اهنگ رو ستائی، سکه‌قلب سازان مکتب ز نان از مشهور ترین کتاب های او است۰

اندره ژید در سال ۱۹۴۷ میلادی بدر یافت جایزهٔ ادبی نوبل موفق گردید و یکی از نویسند گان معاصر است که شهرت جهانی کسب کرده است ۰

این چیز هاکی اختراع‌شده است ؟

دو ستان عزیز !درین اواخر یك کمپنی مشهور طیاره سازی امریکا یك طیاره کوچك صد پو ندی را ساخته است ۰ این طیاری یك‌طیارهٔ شخص مناسب بوده و تا پنجاه میل ارتفاع میگیرد .

این طیاره که ۱۰ پوند وزن دارد توسط یك ماشین که پانزده قوه‌اسپ قدرت دارد به حرکت امده و حتی میتوان آنرا ازیك زمین کوچك پرواز داد۰ سرعت پرواز این طیاره بین ۱۸ تا ۶۰ میل فی ساعت می باشد۰ در سا ختمان این طیاره پلا ستیك و برخی مر کبات سبك بکار رفته است ۰

اله کشف منابع طبیعی ؟

دو ستان عزیز ادرین اواخرنزدیك انستیتوت جغرا فیایی ملی فرانسه آلهٔ ای را اختراع کرده است که‌بنام (کشف منابع طبیعی)یاد میشود۰ این

آله با استفاده از وسایل هوا وفضا و فشار معین که‌در نقاط مختلف زمین ایجاد میکند میتواند تابه تشخیص بهتر منابع طبیعی دست یابد ۰این‌آله که هنوز مراحل تجر بوی را سپری میکند در ایندهٔ نز دیك میتواند که برای تشخیص‌منابع‌طبعی بخصوص‌در مناطق که صعب العبور از آن مشکل است ، استفا ده کرد ۰

ولایت با میان درکجا واقع شده است ؟

دو ستان عزیز !ولایت با میان در میان دامنه های مر کزی در سلسله کوه بزرگ افغا نستان بین هندوکش و کوه بابا بین خطوط شصت و هفت درجه و بیست و نه دقیقه و چهل و یك ثانیه طول البلد شرقی، سی و چهار درجه سی وسه دقیقه وبیست دو ثانیه عرض البلد شمالی موقعیت دارد ۰

ولایت با میان را ،و لایات بغلان، سمنگان ، بلخ ـ جوز جان، غورات، ارز گان ،غزنی و و زدك از چهار سمت احاطه نموده است این ولایت به فاصلهٔ دو صد و چهل‌و پنج‌کیلو- متر بطرف شمال‌غرب کابل قرار دارد که‌تمرکز آبدات مهم بودایی در این ولایت قرار دارند ۰

مسا حت این‌ولایت ۷۵٤٦ کیلومتر مربع است و نفو س آن ۹۵۱۰۸نفر میرسد ۰

انترین (گلو درد) چطور یك مرض است ؟

دو ستان عزیز !انترین یك‌بیماری مضری است که به سر عت شیوع پیدا میکند ،این بیماری بابا لارفتن درجه حرارت بدن و توام با لرزه شروع میشود . نبض تند می زند اشتها کم میشود و گاهی هم نیز استفراغ دست میدهد ۰با پیشر فت این بیماری حلق تورم دفتر یز میشوند ودرد گلون احساس میشود اگر بیمار زودتر معالجه شود حرارت بدن پائین می آید و پس از چند روز آثار بیماری ازبین میرود۰ و در غیر آن، بیماری شدید تر میشود و عوارض ایجاد میکند که حتی‌پس از بهبود بیمار نیز باقی می مانده برای معالجه بیمار باید روزانه چند بار محلول (بلو دو متلین) رابه‌حلق مالیده شود و از نو شیدن آب سرد خود داری شود و غرغره کردن محلول های نظیر کلرات و پکاس مبادرت ورزند ۰

(فر ستنده رویا قریشی)

•••

ویر گول چه قسم‌علامه است؟

ویر گل یا واو سرچپه علا متی است که در تمام زبان های لاتین مانند فرانسوی انگلیسی، روسی ،ایتا لیائی و هسپا نیوی در هنگام نو شتن استعمال میشود ۰

علامهٔ ویر گول تار یخچه مفصلی دارد۰ اولین بار این علامه در نوشته های خود (نیز) ریاضی دان مشهور بکار برد۰ بعدها سایر ریاضی دانان از ویر گول به عنوان علامت ختم اعداد استفاده میکر دند۰ اما اولین بار که علامهٔ ویر گول در نو شتن جدا بکار برده شد در سال ۱٦۱۷ میلا دی بود۰ درآن سال پس ازتمام هر سطر ویر گول در اخر آن اضافه مشد و بدین وسیله نشان میدادند که جمله هنوز تمام نیست ۰بالاخره از سال ۱۷۰۰ میلا دی علامهٔ ویرگول تنهابه علامت جملات ناقص بکار رفت و از آن به بعد این علامت را درتمام زبان ها حتی در السنهٔ شرقی نیزبه همین عنوان بکار میبر دند ۰

لباس های کا غذی چیست ؟

دو ستان عزیز !یك فابریکه بنام برایتان واقع چکو سلوا کیا لباس های جالبی از کاغذ تولید میکند،وزن این‌ا لباس کا غذی از ۱۵۰۲ تجاوز نمیکند این لباس کا غذی را میتوان دوسه مرتبه شستشو کرد و اتو نمود و بدون اینکه اسیبی برا یش عاید شود این‌نوع لباس ها رامیتوان برای ۲۰۰ ساعت برتن داشت

(فرستنده محمدخالد جهانگیری)

چرا دود بالا میرود ؟

دو ستان عزیز ! دود یکه در اثر سو ختن مواد سو خت بو جود می‌آید اصلایك تعداد بی‌نهایت ذرات بسیار کوچك خاکستر است و خاکستر، ریزه چوب و یاکاغذ است که درست نسو خته ۰

دود یکه در اطراف اتش تشکیل میشود خیلی داغ است ،ولی دورتر از شعله های اتش‌هوای سرد موجود است ،چون هوای سرد نسبت به‌هوای گرم سبکتر است لذا هوای سرد پائین آمده جای هوای گرم را اشغال میکند۰ چون هوای دود و هوای گرم باهم مخلوط هستند لذا دود هم‌همراه هوای‌گرم به‌بالا صعود میکند .

سایهٔ سایهٔ شما بعضی او قات کو تاه و بعضی اوقات دراز است؟ دو ستان‌عزیز!ممکن برای شما معلوم باشد که نور از جسم شما عبور کرده نمیتواند لهذاهمیشه یك‌قسمت تاریك در پیش روی شما و در عقب تان تشکیل میدهد این تاریکی عبارت از سایهٔ شما است طول این سایه‌مربوط به آنست که منبع نور ازکجا است ۰

بقیه در صفحه ۳۵

بازی های اطفال جزیره بورنیو

بورنیو جزیره بزرگی است که به کشور اندونیزیا تعلق دارد یکی از قبایل وحشی که بنام داماگ یاد میشود قسمت بیشتر ساکنین این جزیره را تشکیل میدهد از جمله بازی های اطفال بو رنیو که زیاد ترموردعلاقه اطفال است بازی فایبر وخیز زدن از بالای چوب است.

بازی فا یبر

درین بازی عمو ما اطفا لی حصه می گیرند که سن شان ۱۰ـ۱٤ سال با شد و بر گ کیله از لوازم این بازی است.

بازی به تر تیبی آغاز می یابد که اطفال شا مل با ز ی یك رشته رابشکل ریسمان از برگ کیله در ست میکنند، یك قسمت برگ را در ا خیر رشته می گذا رند تا یکد سته قمچین مانند راتشکیل بد هد، هر طفل یك بر گی را انتخاب می کند که دا رای رشته خیلی قوی با شد بعد با قمچین های ساختگی یکد یگر را شرو ع به زدن می نما یند تا ببینند قمچین کدام نفر محکمتر ین همه است. (فا یبر ر شته معنی مید هد)

خیز زدن از بالای چوب

درین بازی باز هم اطفا لی حصه می گیرند که سن شا ن ۱۰ـ۱٤ سا له با شد، تعد ا دنفر درین بازی معین نبوده، لوازم بازی شانرا دو میله چوب تشکیل مید هد.

این بازی نسبتا خطر ناك است، دومیله چوب با نس به فاصله چهار فت از هم (به شکل دسته زنبیل) د ر روی میدان گذا شته می شود

در وقت شروع بازی دو نفر مانند بر داشتن ز مبیل از هر دو انجام چو بها محکم می گیرند، اطفال به نو بت ا ز یکطرف، رقص کرده می آیند، یك یا هر دو پای خود را د ر بین هر دو میله چوب

گذا شته بطرف دیگر خیز می زنند، چون آنها خیز زده می روند دو نفریکه میله ها را محکم گر فته اند می کو شند تا چوب ها را به شدت بهم

نزدیك سازند و یکنفر راذریعه آنها محکم بگیر ند ، ضر به چوبها بعضا سبب افگار شدن اطفال نیز میگردد. به عوض چوب می شود از ریسمان استفاده کرد .

مترجم : ع، کودك

قسمت‌سوم

باکوی شکاری

باکو به تمام شکاریان منطقه پیغام فرستاد تا در نزدش حاضر شوند. شکاریان خود را از نقاط دور و نزدیك باو رسانیده از دیدن باکوکه یك شکاری مشهور و محبوب حیوانات بود بسیار خوش شوند.. آن ها باکو رامخاطب قرار داده گفتند: شما ما را فراموش کرده اید.

باکو با ترشرویی گفت: کدام شما رفیق های‌حیوانی مرا کشته است. چوچه های ببر را میگویم.

شکاریان گفتند. باکوی عزیز! ماهمه ترا دوست داریم. این کار را ما نکرده‌ایم ودر آینده هم نخواهیم کرد.

باکو از شنیدن این سخن مطمئن شده گفت: من هم از شما چنین انتظار رانداشتم.

اکنون فرصت کافی ندارم و مجبورم هر چه زودتر به جستجوی رفیق‌های خود مشغول گردم.

یك شکاری میخواست از باکو وعده ملاقات بگیردواورا برای‌مهمانی دعوت کند . اما وقتیکه تاثر و غمگینی شدید او را دید از فکر خودمنصرف شد .

باکودروقت حرکت باین فکر میکرد تا قبل ازهمه به ملاقات شیرو سلطان جنگل برود، شاید او ازین ما جرا باخبربا شد .

گوچا همانطور باکو راقدم به قدم‌تعقیب میکرد و برای اینکه‌ازنظر پنهان باشد خودرا همیشه در عقب‌درختان بزرگ پنهان میکرد .

وقتیکه‌باکو به قصرنزدیك شد پاسبان ها اورا شناختند اما متوجه شدند که شکاری دلاور ومحبوب قهرو غمگین است . لذا باین فکر شدندکه شاید از نزد آنها کدام کار خلافی سر زده واو برای مجازات شان‌به این جا آمده است . پاسبانها تمام دروازه ها را باز کرده وبا صدای بلند فریاد کردند : خوش‌آمدی ای شکاری بزرگ . بعداضافه کردند : ما میدانیم که شما به دیدن سلطان جنگل آمده‌اید.

باکوبا قدمهای تنددا خل قصر شده وبعداز عبور از یك دهلیز بردار و طولانی داخل‌اتاق انتظار گردید. باکو در آنجا با شیر مقابل شد. شیر و سلطان جنگل بسیار ضعیف ونا توان شده بودو چشم هایش بخوبی کسی را تشخیص داده نمی توانست و لی او سلطان جنگل بودوتا وقتیکه‌خودش نمیخواست کسی‌جای اورا اشغال کرده نمی توانست .

در تمام دیوارها عکس های باکوی شکاری نصب است. وچنین معلوم میشد که آنها را از مجله‌ها واخبار کنده باشند. در قفسه‌های آلماری وبالای میزها یکتعداد کتابها دیده میشد که روی جلد آن «باکوی شکاری» نوشته‌شده بود . تمام این چیز گواهی میداد که شیر نسبت به باکو بیگانه‌و نا شناس نیست‌وخوب میداند که طرف مقابل او کی وچه امتیاز دارد .

شیر ابروهای خودرابه‌حالت غم انگیزی پائین آورده وبا صدای خفیفی گفت: قسم یاد میکنم که من تقصیری ندارم. رابجا می آورم .

ناتمام

نویسنده: هانس اندرسن نویسنده‌دنمارکی قسمت سوم مترجم: آموزگار

کلاوس کوچك و کلاوس بزرگ

ـشما نهایت مهربان بودید ،وشب مابسیار خوش‌گذ شت ، حا جت‌باین قدر عذر وزاری نیست . دربدل یـك پیمانه زر برایت میدهم ، مگرفکرت باشد که‌پیمانه‌پر :

ـ درست است ،بیخی درسـت است ،.

کلاوس کو چك بو جی خود را که درآن پوست‌خشك شدهٔ اسپش بو د بدهقان داد ودر بدل آن یك‌پیما نه پر از زر گر فت .

کلاوس کوچك ،بابسیار خوشحالی راه قریهٔ خودرا پیش گر فت ، در راه باخود زمزمه میکرد:

ـ اسپك قشنگ خودرا بقیمـــت مناسبی عوض‌کرد م.

راسا باتاق خود رسید پولها را برفرش اتاق کوت کرد و گفت :«اگر کلاوس بزرگ بشنود که در بد ل یك راس اسپ خود چقدر ثرو ت کمایی کرده ام زهر ه کفك خواهدشد مگر تمام چیز هارا بـرایش نمـی گویم»

خلاصه بعد از نـوشیدن چای‌و رفع خستگی ، کسی‌را فر ستاد تا از منزل کلاوس بزرگ یك پیما نه به عاریت بیاورد .کلاوس بز رگ تعجب کرد که آنرا برای چه مقصد میخواهد ؟ و برای معلوم کـر د ن موضوع قدری قیررا در قسمت‌تحتانی چسپاند واقعا وقتی که پیمانه واپس مسترد گردید سه دانه سکهٔ درآن چسپیده بود . کلاوس بزرگ بـه مجریکه نظرش به سکه ها افتادفریاد از نهادش‌بر آمد که:آه!این چیست؟»

وراسا نزد همنام کو چك خـود رفت وپرسید که این همه پو لهارا ازکجا پیدا کردی؟

همنامش در حالیکه قیافهٔ مغرورانهٔ ای‌بخود گرفته بود جواب داد .

ـاین پول ها قیمت‌پوست اسپك من بود که تو آنرا کشتی و مـن دیروز فرو ختمش کلاو س‌بز رگـ .قیمت فوق العاده ایست» گفته‌دوان دوان رهسپار منزل خود شد یك‌تبر راگرفت و بر پیشا نی هر چهـار اسپ خودیك‌یك ضر بت کشند ه نواخت ،و پوست اسپها را به شانه انداخته بطرف شهر روا ن شد .

در میان کو چه‌ها به جهر صد ا میزد: چرم‌می خریدچرم ! که پوست اسپ می خرد؟!

تمام بوت دوزان و چرم گر ان بسویش نزدیك‌شده پرسیدند که به چند می فرو شی ؟

ـهرکدام آن را بیك پیمانه زر !

مردم شهر گفتند :

ـدیوانه هستی ؟ تو فکر میکنی‌ما پو لها رادر پیمانه ها نگه‌میداریم ؟

اوباز صدا میکرد: چرم میخر ید چرم ، که‌چرم اسپ میخرد ؟ مگر بهر کسیکه قیمتش را می پرسید جـواب میداد (یك پیمانه زر) مردم گفتند :

او میکو شد مارا احمق بسا ز د وهمان بود که بوت دوزا نو چر م گران‌مسخره اش‌گردند واز شهـــر خارجش ساختند و خلاصه چنـــان لت وکوبش دادند که در حیات‌تـــه دیده ونه شنیده بود . بیچاره کلاوس بزرگ چرم ها را انداخته بسو ی خانه فرار کرد در راه باخود میگفت «بسیار خوب»کلاوس کو چك با ید تاوان این معامله را بپر دازد ، من مغزش را پاشان خواهم کرد .»

مگر از قضا در همان روز ماد ر کلان کلاوس کوچك در منز ل وی مرده بود ،کلاوس کو چك ازیـــن حادثه غمگین بود وجسد مرده را در اتاق خو دبرده بر بستر گرم‌خـو د خواباند .

وخودش در کنج اتاق بالای آرا م چوکی بخواب رفت.نیمهٔ شب بودکه دروازه بی خبر بازشد کلاوس بزرگ تبـردر دست وارد شـد ، موقعیت بستر را میدا نست ضر بت محکمی بر پیشا نی مرده نواخت وبعد گفت: «حالا دگر خوب شد! مرا بار دیگر احمق نمی ساز ی!» و واپس بخانهٔ خود باز گشت .

کلاوس کو چك با خود گفت :

«چه یك آدم‌شریری ! واضـــح است که مقصد ش‌کشتن من بو د. بهر حال جای خو شی است کـــه پیرزال قبلا مرده بود و رنه شمـــع حیاتش را او خاموش میسا خت .»

ساعتی فکر کرد وبعد موقع رابهتر دانسته لباس کلیسا یی مادر کلان خودرا به تنش کرد واسپی ازهمسایهٔ خودطلبی گر فته گادی را به آ ن بست . (ناتمام)

دکمکیانو انیس

یك داستان کوتاه

برفو برفك و برفی

عبدالجلیل دانش

دریك کلبه کو چك، برفی برفك و برفو چوچه هـــای خر گوش بامادر شان زندگی میکردند ، دریکی از روزهای سرد زمستان که برف همه‌جا را پر کرده بود همه جاسفید معلوم می شد ،صبح و قتی که چوچه های خر گو شـــ از خواب بر خاستند، یکی از چوچه ها از کلکین کله‌کشك نموده به خوشحا لی بـــه دیگران گفت: ها ها ها چـــه هوای خوبی .

برفو گفت : هله بدو که بیرون برویم و گردش کنیم.

برفك گفت : خوب است، مادر ما هم در آشپز خا نه است و خبر نمی شود .

همه شان بیك‌آواز گفتند: پس بیایید که برویم .

در همین اثنا ما در شا ن که سخنان آنها را از آشپز خانه شنیده بود وارد اتـــاق شد ه گفت: بیرون رفتن در چنین روز کار بچه های احمق است، دربیرون سگهای کلان زیاد است و بچه های خورد

عزیز الله ودا ع طفل صحتمند

را گیر کرده می خورند،شما باشید من حالا زود پســـ میایم، مادر شان این‌را گفته ودوباره به آشپز خا نـــه رفت .

بچه‌ها با ز هم از کلکیـــن بیرون را نگریسته وذوق زده شدند و به یکدیگر چشمك زده وآهسته آهسته از خانـــه بیرون جهیدند بدون آ نکه، مادرشان خبر شود .

آنها بالای برف به خیز و جست مشغول بو دند وخوش وخوشحال بایکد یگر مستی می کردند و در همین اثنـــا دفعتا برفك که خورد تر از همه بود ، متوجه یك سـگ کلان شد که‌خودرا د ر عقـــب یکدر خت پنهان کرده و به آنها مینگر یست . سگ نیـــز خوشحال شده بود و با خود می‌گفت :

عجب طعمه چر بی امروز نصیبم شد و می خوا ســـت ربالای آنها حمله کند کـــه دفعتا یك زاغ از بالای درخت ناگهانی قاغ قاغ کرد و قتی که سگ متو جه بالای درخت شد ، برفی ، برفك و بر فو که سخت ترسیده بود ندا ز موقع استفاده کرده به چنان چالاکی وتیزی فرار کردندکه بعد از اندك وخت خودرا به خانه رسانیدند .

مادرشان از دیدن بچه‌های خود خوشحال شدو ناشتایی صبح را با خو شی صـــرف کردند و مادرشان درین‌موقع از عواقب چنین گپ‌ناشو یی ها برای شان قصه ها گفت وآنها تعهد کردند که دیگراز گپ مادر خود سر کشـــی ، نکنند.

احمد بلال ناهض دوستدار مجله

یکی بود یکی نبود

ترجمه پراتیک

گنجشکهای باغبان

دریکی از روزها، گنجشک‌ها با هم جمع شدند وگفتند : چگونه بتوانیم خدمتی را برای‌رفیق ما گنجشک ها یعنی انسان، انجام بدهیم؟ رفیق خوبی که‌برای ما غذا و آب میدهد .

یکی از گنجشک ها گفت: من درینبا ره‌فکری دارم.

گنجشکی گفت : بفرمابگو.

ـ گفت : ما به نگهبانی‌باغ انگور اقدام میکنیم وآن را از آسیب حشرات و کرم ها حفظ مینماییم تابدین وسیله،انسان فرصت کافی و فراغت برای وارسی از زراعت خویش داشته باشد .

گنجشک ها همه این نظر او را قبول کردند وبرایش‌کف زدند تنها یك گنجشك نظر او را نپذیرفت وازین اظهارات خوشش نیامد و سپس گفت: من با این فکر شما، موافق نیستم و دود لیل دارم، یکی آنکه‌من نمیتوانم‌کار نگهبانی را پیش ببرم ودیگر اینکه من هر گاه خوشه‌های زیبا ولذیذ انگوررا ببینم نمی توانم از خوردن خود داری نمایم .

گنجشك ها گفتند:در صورتیکه توبااین دلایل ویاهر دلیل دیگریکه نزدخود داشته باشی، باما یکجا در کمك وخدمت به دوست ما انسان‌سهم نگیری، اینکارسبب نقص وخساره تو خواهد شد .

گنجشك از شنیدن این گفته گنجشك ها تمسخر کنان گفت:

من چه‌خساره ای خواهم کرد ، بگویید خساره من چه خواهد بود ؟

یکی از گنجشك ها که کلان تر از دیگران بود ، پیش آمد وگفت :

فرزندم ، توبا این کار وبا آن فکر خود زندگی خودرا تباه خواهی کرد ، این طرز رفتار تو درست نیست ، اما اگر توباما اتفاق کنی‌وهمرای ما درینکار سهم بگیری،فایده خوبی از آن بدست توخواهد رسید و آن اینکه دوست ما انسان برای تو غذا ودانه

ترجمه رحیم اعتمادی

زن نیکوکار

کودکان هرروز عصر درپارك شهر مشغول تفریح وساعت تیری بودند وایـن پرو گرام‌شان همه روزه تکرار میشد دریکی ازروزها زن‌نسبتاسالخورده اما زیبا بطرف این کودکان نزدیك میشودو باآنها در بازی شان شرکت میکند ازآن روز به‌بعد این زن‌هرروز درساعت معینی بـه ملاقات دوستان کوچکش‌آمده‌وبا آنها مشغول ساعت تیری وتفریح‌میشود. کودکان نیزبااین خانم دوست شدند اگـر یك روز این‌خانم ناوقت برسدهمه پریشان شده وبه بازی‌و ساعت تیری خویش نمـی‌پردازند ولی چندین‌وقت‌است که هیچگاه پرو گرام منظم آنهابرهم نمیخورد ، خانم به‌وقت معین‌در پارك شهـر حاضر شده و بـا کودکان مشغول تفریح‌میشود بعضی اوقات این خانم کـه اسمش را هرگز به کودکان نگفته هدایای نیز می آورد.ولی از چند هفته به اینـطرف آن خانم به پارك شهر نمی آید وکودکان از نا آمدن‌آن‌پریشان ومضطرب اند دیگر آن شادی وخوشی که در روزهای اول با آنها بود در میان شان وجود ندارد . همه چشم براه اندکه چه‌وقت خانم نیکوکار ازدور پیـدا میشود وبا آنها بـازی میکند ولی این انتظار هرگز به پایان نخواهد رسید زیـرا آن خانم به شهر دیگری سفر نموده ...

به قلم شما

بزرگترین ها

بزرگترین استاد ـ تجربه است .

بزرگترین تفریح ، کار نتیجه بخش است

بزرگترین افتخار ـ نیکنامی است .

بزرگترین شجاعت ـ صبر است .

بزرگترین سر مایه ـ اعتماد به نفس است .

بزرگترین رنج ـ حسادت است .

ارسال کننده : شاه ولی مایل احمدی

ضرب المثلها

۱ـ وجدان اگر ز خمی شد خوب شدنی نیست .

۲ـ صدای وجدان صدای روح است .

۳ـ ناپاکی وجدان بزرگترین بد بختی است .

٤ـ دوست را دوست بدار اما مراقب خود باش .

٥ـ میان گریه کنندگان گریه مادر پیداست .

٦ـ خانه بی مادر تاریك است .

۱ـ سوزن را بدست کسانی بده که بدوخت و دوز وارد باشند .

۲ـ بوت سیاه نشان دل سیاه نیست .

۳ـ خور شید بدون بانگ خروس هم طلوع میکند .

ارسالی : سید رضاء «ژوبل» از لیسه حبیبیه .

جمهوریت

از زمانه های بسیار قدیم در افغانستان آریا شاهان حکومت می کردند . بعد از گذشتن پادشاهی مردم جرگه نموده مجلسی دایر می کردندوشاهی مقبلی را انتخاب می‌نمودند و باجاه و جلال زیادی‌او را تاارگ رهنمائی می‌کردند .

بعد از مدت خیلی ها زیادشبی که در تاریخ چند هزار رسالهٔ آریانای کبیر نام‌داردشبی بود که منظره دلچسپی داشت .

تااینکه صبح ۲٦ سرطان (۱۳۵۲) آوازیکه همه را به شعف سرور در آورده بود . در رادیو پخش شد این شخصیت بزرگ بنا غلی «محمدداود»موسس جمهوریت بود که جمهوری را برای اولین بار در کشور اعلام نمود .

نوشتهٔ :مسعود احمد،طوفان ملکیار

دو بیتی ها ی محلی

بیا بنشین تو احوال وطن‌گـوی
دوم ازبلبل شیرین سخن گـوی
سخن های که دو ستا باتومی گفت
بیا بنشین‌یکایك را بـمـن گـو ی
دوستا ن خود بدیدم‌شیوه‌میرفت
به‌باغستان‌بـر ا ی میوه می ر فت
به باغستان بـرای میـو ۀتـر
به صدنازوبه سه صد غمزه می‌رفت

ارسالی د ، ط از مکتـب‌کارته ولی

دلو یانو و یناوی پانگه

دغر غښت خواخو ږی‌ټاکنه‌او ژبا ړه
اخلاق دانسانی ټو لو ملکـواوما لو څخه ښه پانگه ده .
(ژوژ هر برت)

دهیلو رڼا

دژوندون ډیره ښه ډ یـوه‌دهیلو رڼا ده که څـوك آرزو ونه لری ژوند هغه‌ته هیڅ دی. (کلاوو)

دانسان‌دښمن

غم دانسان ډیر لوی دښمن‌دی .
(و لتر)

غرور

کبراو غرور د عقل اوپوه‌سره نه جوړیږی .
(ژان دولا فونتن)

ژوند

ژوند دغم او ښادی سـره‌اوباید ځینی ونه بیریږو .
(بودا)

دژوند ار زښت

څوك چه‌د ژ وند په ارزښت‌ونه پو هیږی د ژ وند کو لو لیا قت نه لری . (بیلن)

سخنان بزرگان

برای درست فکرکردن‌باید دل را از کینه و بدی پـاك کرد .

خوش خـلقی دوستی ر ا استوار میسازد .

آنکه به لذت کار کردن‌خو گرفت در بند نتیجه کـا ر نیست .

ار سالی محمد تمیم فهیم

در انتخاب دوست شتا ب مکن و به زودی از آنان روی مگردان .

هیچ چیز خطر نا کـتر از دوست نا دان نیست .

دوستان باید مانند کتا ب هایی که میخوانید کم با شنـد وبر گزیده .

فرستنده نسیمه آ شو ب فدائی

مکاتبه :

مایلم با دوستانیکه در باره نویسندگی و تاریخ‌افغانستان معلومات دارند مکاتبه نمایم :

آدرس :

بر ښنا ربیع زاده از صنف هشتم با مکتب گو هر خاتون مزار شریف

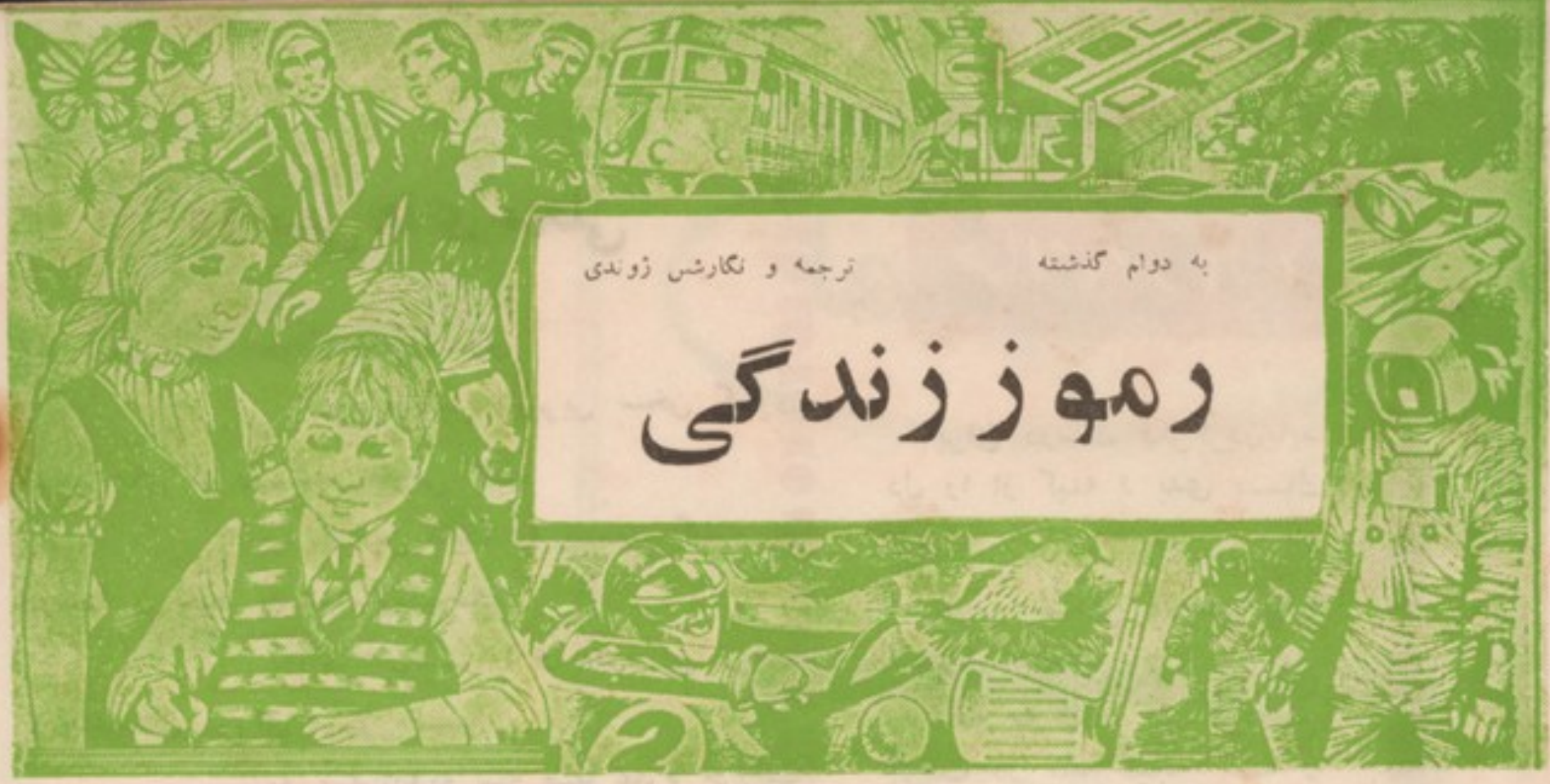

۹ - نامه پوستی - پوست کارت
پوست کارت عکس دار

کاغذ پستی باید ساده ونظیف باشد . برای کار های رسمی و تجارتی معمولا د رکا غذ سفید نوشته میشود برای نامه های خصوصی وشخصی بهتر است اگر کاغذ را رنگ دیگری و جنسیت دیگری انتخاب نمود .

اگر پاکت شفاف باشدنامه‌را باید در بین کاغذ سفید دیگری که پاك باشد قرارداده بعدا درون پاکت گذاشته شود. کاغذ دبل سفید را نیزبمقصداستفاده نامهٔ شخصی میتوان استعمال کرد . اگر شما نمی‌توانید نامهٔ تانرا باخطوط موازی و راست بنویسیدبهتر است زیر کاغذ تان قطعه سپیدی که خط کشی شده‌باشد بگذارید . اخبار کوتاه را مثلا دعوتنامه ، تشکرنامه. تسلیت وغیره را چه مرد وچه زن می توانند در مقوای نازك‌سفید بنویسند و بین پاکت، عوض کاغذ پستی گذا شته‌ارسال کنند .

مکاتیب رسمی قا عد تاباید توسط ماشین‌تایپ‌نوشته شود ومکاتیب شخصی با یدبه قلم نگاشته شده و نظر به خصوصیت نامهٔ شخصی اگربه ماشین تحریر هم شودعیبی ندارد . مکا تیبی که درآن‌کدام‌احساس شخصی ، عشق و علاقه یا تسلیت ارائه میشودبه دست باید نوشته شود . حتی تبر یکات ر سمی ،دعوتنامه ها را هم با ماشین نمی‌نویسند. باپنسل‌ننویسید.البته اگر دلیل معقولی نسبت نبودن رنگ قلم موجود باشدباید در مر حلهٔ اول این‌مطلب را بطرف مقا بل تو ضیح‌بدهید . در زمان‌حا ضربعضی ها به این عقیده اندکه‌مکاتیب شخصی را نیز باید باماشین نوشت زیرا خوا ندن آ ن سهلتر است . در بین نامه بطور حتمی امضا نما ئید فرقی نمی کند که نامه رسمی است یاشخصی امضای شما درپای نامه باید درج شود . وبرای آنکه امضای شمارا هرکسی بتواند بخواند لا ز م است علاوه از امضا اسم تان نیز بصورت خوانا نو شته شود .

خواندن نامه های دیگران علاوه از آنکه مغایر ا خلاق و نزاکت است گناه نابخشودنی بشمار می آید . به آد ر س هرکسی که نا مه نوشته‌شده باشد (خواه آن شخص ا ز اعضای فا میل تان است و یا از جملهٔ همکاران موسسهٔ که در آن وظیفه دارید یا خود یکی از دوستان نزدیك شما

باشد ...) در همان لحظهٔ نخستین که باآن بر می‌خورید نامه را بدون اینکه باز کرده باشید برای شخص مذکو ر بسپارید . بد بختانه کسانی هستند که نمی توانند جلو کنجکاوی های خودرا بگیرند وازین لحاظ نامه هائیکه به آدرس آنها نیست باز می ـ نمایند خواندن نامهٔ دیگرا ن ولو شو هر و یا خانم ا نسان باشد عمل ناشایسته و دور از نزاکت است . شاید این عمل به شخصیت نفر لطمه بزند واعتماد اورا نزد دیگران کم کند . اگر بین زن‌وشوهر در مورد نامه ها موافقه‌ای‌عقد شده باشد در آنصورت آ نها حق دارند فقط در حضو ر همدیگر نامه‌ای را که بدست آورده اند یك به‌دیگربخوانند.

محتویات نامه مربوط به مطلبی است که شما در آ ن مینویسید . قبل از همه د ر نامه باید مطلب اصلی د ر ج شده بعدا میتوانید موضوعات درجه دوم را قید تحر یر درآورید . آن مطالبی را که قادر نیستید لفظاً در مقا بل شخص مورد نظر ادا کنید هیچگاهی توسط نامه منعکس نسازید . مهم اینست که هرچه را می نویسید باید به حقیقت قرین باشد .

ادامه دارد

شامل تعر یفات و اصطلاحات علمی، ا دبی، و اجتماعی

مؤلف :محمد جان (فنا)

چراغ معرفت ۹

•بکتر یا (ك) :در ریشه های بعضی نبا تات از قبیل مشنگ ،لوبیا شبدر و غیره یکنوع مو جودات ذره بینی که بنام بکتر یا یاد میشوند زندگی میکنند •این مو جو دات ذره بینی میتوانند نا یترو جن را از هوا گرفته برای نبا تات بدهد در عوض غذای خودرا از نباتات میگیرد ،گویا بکتر یا ونبات باهم همکاری نموده نبات برای آنها غذا میدهد و بکتریا برای نبات نایترو جن تهیه مینماید•

نایتری فاینگ بکتر یا (ك) :این نوع بکتریا مر کبات عضوی نایتروجن دار رابه امونیا و نایتریت هاتبدیل مینما یند تاز باتات آن هارا اخذ نمایند •

•دی نایتری فاینگ بکتریا: این نوع بکتر یا مرکبات نایترو جن دار رابه غاز نایترو جن و مواد دیگر تجزیه مینماید که نا یترو جن باین ترتیب دو باره بهوا میرود •

•القلی ها یا بیز ها (ك) :عبارت از مر کباتی میبا شند که بر خلاف اسید ها در سا ختمان و ترکیب خود دارای یك گروپ ذرات ها یدرو جن و اکسیجن ( ) میبا شند •

•نمك ها (ك) : اگر تیز ابها و القلی ها باهم تعامل نمایند نمك میسا زند پس نمك ها در حقیقت عبارت از اجسامی اند که از یکجا شدن قلز و حصهٔ با قیماندهٔ تیزاب بدست آمده است •

•قوهٔ ثقل یا قوهٔ جاذبهٔ زمین(ف): قوهٔ ایست بین زمین و اجسام مجاور آن که میخواهد اجسام را باز میـن وصل سازد وهمیشه‌در جهت‌مستقیمی که مرکز جسم را با مرکز زمین‌وصل میسا زد اثر میکند •بنابر این همیشه به سطح زمین عمود میبا شد•

•وزن (ف) :قوه ایکه (قوهٔ ثقل یا قوهٔ جاذبهٔ زمین) بالای یك جسم اثر میکند ، وزن آن جسم گفته میشود •

•واحد ثقل (ف) :واحد ثقل‌یاوزن اجسام گرام میباشد •

•حالت توازن پا یدار (ف):هرگاه یك جسم طوری در توازن باشد که‌اگر آنرا اندکی از حالت‌توازن خارج کنیم جسم مذکور دو باره حالت اولیهٔ خود را اختیار نماید •حالت توازن آنرا توازن پا یدار میگویند •

•توازن نا پا یدار (ف) :حالت توازنی راکه اگریك جسم از آن خارج

تصحیح : شماره چراغ معرفت‌هفته‌گذشته سهواً بعوض ۹،۸ چاپ‌شده‌بود.

گردد دو باره بدست آورده نتواند، توازن نا پا یدار میگویند .

°حالت توازن بی تفاووت (ف) : هر گاه یك جسم بهر نقطهٔ سطح آن اتکاء داده شود در حالت توازن‌باقی بماند ،حالت توازن آنرا توازن بی تفاوت میگو یند .

مثلا حالت توازن یك جسم کروی، توازن بی تفاوت میبا شد .

°ترازو (ف) :آله ایست که جهت تعیین وزن اجسام استعمال میگردد.

°کثافت (ف) :عبارت از خـــارج قسمت وزن جسم بر حجم آن‌است.

°واحد کثافت (ف) :واحد کثافت درفزیك گرام فی سانتی متر مکعب میبا شد .

°کار (ف) :عبارت است از حاصل ضرب قوه ایکه‌جسم را حرکت میدهد (این قوه معادل و مساوی مقا ومت جسم میبا شد)و فاصله ایکه جسم مذ کور بسمت قوه طی میکند .

واحد کار (ف) کار رابه (کیلـو گرام متر) اندازه میکنند و آن عبارت از کار یست که در نتیجهٔ بلندکردن یك کیلو گرام وزن بفاصلهٔ یك متر از زمین انجام میبا بد .

کثیر الا ضلاع (ه): سطو حیکـه ذریعهٔ زیاتر از چار قطعه خط محدود شده باشد کثیر الا ضـــلاع گفتـــه میشو ند. مانند پنج ضلعی و شش ضلعی و غیره .

کثیر الاضلاع منظم (ه) : آنســـت که اضلاع و زوا یایش باهم مساوی باشند .

کثیر ا لاضلاع غیر منظـم (ه) : آنست که اضلاع و زوا یایش‌مختلف باشند .

اجسام هندسی(ه) :اجسام‌هندسی اجسا میست که دارای شکل منظـــم بوده ابعاد شان بخوبی شنا ختـــه میشود ،،مثل مکعب ،استوانه ،منشور مخروط هرم و کره .

اجسام غیر هندسی (ه) :تمـــام‌اجسا می که ابعاد شان شنا ختهشود و یا غیر منظم باشد اجسام غیـــر هندسی گفته میشو ند، مانند سنگ کلوخ ،چوب و غیره .

خط کش (ه) :آله ایست که‌برای ترسیم خط، اندازه کردن خط وتقسیم نمودن خط بکار میرود .

نقاله (ه) :آله ایست که ذریعـــهٔ آن وسعت زاویه اندازه میشود .

نقاله (ه) :

آله ایست که ذریعهٔ آن یك زاویه را ترسیم ،اندازه و یا بچند حصـه تقسیم میکنند .

حل کنند کا ن صفحه گذ شته

ماریا حمید زاده ونجلا حمید زاده از سیدنور محمد شاه‌مینه عبدالبصیر «لطیف‌یار»متعلم صنف هشتم مکتب متو سطه سرای غزنی ـ عـــبدالبصیر میرزا زاده متعلم صنف هفتـــم لیسه عالی امانی ، محمدضیا ویس متعلم صنف یاز د هـــم لیسه تجارت .

گل خانگه اتیك خیل، علـی محمد میرزازاده ،میداا کبری ، غلام‌مصطفی‌غفو ری متعلم صنف پنج ب مکتب د قیقی ـ سید شاه از کا ر ته‌نـو ـ و حیدالله ازما ر کیت کا ر ته‌نـــــو ـ هدایت‌الله از لیسه انصاری ـ تیمور شا ه از لیسه ا ما نی محمد اکر م از مکتب حصـــه دوم‌شاه شهید(غ)،نصیر احمد از مکتب‌میخا نیکی ـ عبدالله صفااز تخنك ثانوی ، محـــمد هار ون از پروژه خیرخانه ـ شاه جان از لیسه‌عالی‌انصاری محمد صبور از سرك‌شاه‌شهید (غ) ،محمد نسیم از مسجـــد اتفاق‌شاه شهید(غ).

عمودی جدول ـ قاز

۱ـ در آن آب‌می اندازند ـ ژاله دنباله دار .

۲ـ در بین کلمه کاتب ـ پندیدگی .

۳ـ آخرش را ببرید تااسم سابق ولایت فاریاب گردد .

٤ـ دوری چپه .

٥ـ ضد دشمن .

٦ـ تبسم در پشتو .

۷ـ یك حرف دردوخانه .

۸ ـ درد .

افقی :

۱ـ در آن آب مینوشیدند.

۲ـ از ولایت کشور ما

۳ـ یعنی مردم از آ نهـــا پیروی می‌کنند .

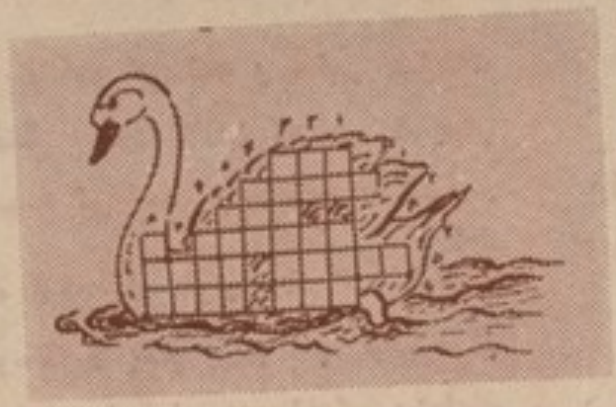

٤ـ از مجلات کشور .

٥ـ در آسمان است ـ قبل از جواب .

٦ـ آفتاب « پشتو » آ خر وپایان .

«طرح ازصالح‌محمدکهسار»

می آید . شفق قطبی معمو لا به فاصبه بیست در جـه از قطب مقنا طیسی قـــر ا ر

۱

قراغت مطالعه میکرد و از این راه‌با نو یسند گی و ادبیات اشنا شد .

۲

۳

هنگام گرمی و تا بستان ،این ها در علفچر های زندگی میکنند که از سر چندان فاصلهٔ زیادی ندارند .

سدیوانه هستی ؟ تو فکر میکنی‌ما تو لها رادر پیمانه ها نگه‌میداریم ؟

مادرشان از دیدن بچه‌های خود خوشحال شدو ناشتایی

۵

ـنظر ش را در مورد مجله دکمکیانو انیس بر سیـــد م گفت:

۶

خریدن نامه های دیگران علاوه از آنکه مغایر ا خلاق و ازآت است گناه نابخشودنی

۷

و از آن به بعد این علامت را درتمام زبان ها حتی در السنهٔ شرقی نیزبه

۸

قرطبی از بهبس شارح

جایزه کیز پلی

افقی :

۱ـ پدر چاپ میگو یند ش ۲ـدریا ۳ـ از آنطر ف کار است ٤ـ خوردها در پښتو.

٥ـ علا مت جمع ٦ـ یـك پایتخت ا رو پا یی ـدر آن‌خون جریان میکند .

۷ ـ رهنما ـ یك‌کلمه‌دوحرفی

۸ـ دریا ئی دراتحادشوروی امروز .

۹ـ دریا ئی درمصر ـعضوی ازبد ن .

۱۰ـ بیهقی ی ندارد ـ درمن

۱۱ـ ترنم بی‌پایان ـ آواز خداوند .

عمودی :

۱ـ حرف شرط یك نـــوع اسپ ـ صنم .

۲ـ آنطرف در یا

۳ـ یك کلمه دو حر فی ـ محل به‌املای غلط یقین با حرف کم .

٤ـ وا حد پول جا پان ـ کلمه بی معنی .

٥ـ از فلا سفه یونان ـ حرف ربط

٦ـ منسوب به روما نیه ـ خوردنی است .

۷ـ حیوا ن درنده ـ روغن واو ندا رد .

امحااما آخر ندارد .

۸ـ پدر موسیقی

طرح کننده : جمیکا

ترجمه عزیز بلیکا

انسان و استفاده از اراضی

استفاده از چراگاه درعصر حاضر .

حالا از داستان زندگی انسا نهادر چرا گاه صحبت خوا هیم کرد، ایـن داستان مربوط به دشت هـای بزرگ شمال و جنوب امریکا و آسترا لیـا خواهد بود و درین زمینه روشنـی کافی خواهد اندا خت ٠

مرد مانیکه درین حصص جهان از چرا گاه استفاده میکننـد مردمـان گذشته درمورد شان‌که درشماره های قبلی صحبت کـر د یم حـتی در خواب هم ا زنوع زندگی اینها چیزی نمیدا نستند و وسا یلکیه مـو رد استفا ده مر دمان امروز آسترا لیا و امریکا قرار گرفته تصور ساختن‌آنرا هیچ فردی در گذشته نکرده بود ٠

درین مناطق معمولا علف ها زاده باران است یك قسمت از چرا گاه‌ها را مر دمان این مناطق برای کشـت و زراعت تخصیص داده اند، ازیـن حصه مردمان هم غذای مورد ضروت خود را بدست می آورند و هم مقدار زیاد غله را برای صا درات تهیـه میدا رند دهقانی یا زراعت منحیـث یکی از بزرکترین مصروفیت وفعالیت عرض اندام کرد ٠مر دما نیکه‌دربارهٔ شان صحبت میکنیم غذا و مواد برای ساختن لباس برای میلیون ها انسا نیکه در جاهای دیگر جهان مصروف کار های دیگر هستند تهیه میدا رند

همچنان در بسیاری از جا هائـی دیگر ،انسا نها پرور شگاه های‌برای تربیه گاو گوسفند و سایر حیوانات بخاطر بدست آوردن محصو لات بهتر حیو ا نی است بـنا نمو ده انـد .

که ازین راه مقدار زیاد گـوشـت ، پوست و پشم برای آنها نیکـه از چراگاه ها خیلی دور زندگی مینمایند تهیه میدارند ، تربیه وتکثر حیوانات و استفاده از محصـو لات آن بنـام (تجارت حیوانی) یاد میشود .

ناگفته نماند که در تمام چـراگاه های جهان مردم به سویه عالی‌زندگی نمی کنند یعنی بشکلی نیست که در یك منطقه در چراگاه هم حیوا نات تربیه شود ،هم زراعت مو جود باشد

و هم تجارت خوب و بازار خوب‌برای محصو لات آنها، در بسیاری ازچراگاه ها هم اکنون انسانها مانند انسانهای اولیه و شبانان که در مورد شان در شماره های قبل ازان یاد آور شده بودیم زندگی میکنند ٠این عده مرد- مان به همان شکلی زندگی دارند که هزا ران سال قبل پدران شان زندگی میکر دند ٠

یکی از همین شبانان غریب ولـی بی بضاعت مر دما نیسـت کـه در چرا گاه های شمالی مما لك عربـی زند گی دارند، در سر تاسر صحرا های عربی مرد مانی زندگی میکننـد که بنام (بدو یان) یاد میشوند

مردمان خیمه :

بدویان دارای حیوا ات هستند ، آنها در میان خیمه ها زندگی میکنند زیرا خیمه ها به بسیار سادگـی از یکجا بجای دیگر قابل حمل اسـت، روی همین اساس این مـر دمان را (مرد مان خیمه) نیز میگو یند ٠

از بسیار جهات بدو یان زندگانی مردمان بسیار قدیم یا شبانان هزاران سال قبل را بما نشان میدهد ٠

بدویان اکثر مواد مو رد ضرورت خود را خود تهیه میکنند و درین راه از حیوانات بدست داشته خوداستفاده مینمایند ٠از گوشت شیر و ماسـت پشم ،پو ست و غیره حیوا نات‌برای تغذیه و تهیه‌لباس و هم ازحیوانات برای حمل نقل استفا ده مینما یند٠ با آنهم خرید و فـروش در میـان (بدو یان) و جود دارد ٠هر گاه داد و ستد صورت نگیرد حقیقتا زندگی بدو یان خیلی مشکل خواهد بود ٠

هنگام گرمی تا بستان ، این‌هـا در علفچر های زندگی میکنند کـه از شهر چندان فاصلهٔ زیادی ندارند ٠ مخصو صا در علفچر های نز دیـك شهر دمشق ازین عده بدو یان خیلی زیاد است برای دو یاسه ماه‌بدویان حیو انات خود را که زیاد تر آنهـا

دکمکیانو انیس

را شتر تشکیل مید هد در اطـراف شهر دمشق زندگی‌میکنند ، وگاه‌گاهی این مر دمان به شهر مـی آینـد و ضرو ریات خود را از آنجا میخرنـد و چیز های را هم که از حیوا نات خود بدست آورده اند ببازار بـرای فرو ش می آورند ۰آنها معمولا شتر پشم شتر و قالین و گلیم های‌ساخت پشم شتر را ببازار عرضه میکننـد۰ و در مقابل و سایل مثل چاقو ـ کارد تکه های خوب و یراق اسپ و غـذا مانند نمك ، شکر ، چای، قهوه، برنج و خر مای مورد ضروت‌خود را بدست می‌آورند ، همچنان آنـها خیمه هـای ساخت پشم بزرانیز ازبازار خریداری میکنند ۰

د رخزان که‌بعضا در جنوب دمشق باریدن آغاز میابد۰ و علف ها همه خشك میشود و هوا کم‌کم روبه‌سردی میرود ،بدو یان آهسته آهسته‌شتران خودرا جانب جنوب به حرکت مـی اندازند معمولا آنها دسته دسته بـه حرکت می افتند تا از چرا گاه های کوچکی که‌دران آنها قرار دارداستفاده خوب کرده بتوانند ۰

حتی در زمانیکه بار ندگی هم‌آغاز می یابـد در بسیاری از سا حـات علفچر ها دارای سبزه کافی و بلنـد نبوده بلکه بشکل بسیار کم میباشد و از همین علف های کم گروپ های بدوی استفا ده میتوانند ۰

بقیه صفحه ۳۳

پسریکه وارث ...

پریماه وقتی از موضو ع آگاه‌شد درباغ آمد وجوان رادر باغ بحـا ل خواب یافت ۰ او بادیدن‌آفتاب عاشق‌اوشد ۰ پدر وقتی قضیه‌را چنیـن دید باعرو سی آنرو موا فقـت کرد وآفتاب وپریماه دریك روزبسیار زیبا با هم ازدواج کردند ۰

مردثرو تمند که ازین وصلت‌بسیار راضی بود برای عرو س وداماد‌تبریك گفت وبرای هردوزندگی بسیارخوشی‌آرزو میکرد واو باخود میگفت که‌آنچه راکه خدابخواهد تغییر پذیر نیست‌وبرای انجام آن هیچ مانعی و جو د ندارد ۰

(پایان)

غلام‌محمد غلامی دوستدار مجله

ترجمه: ماری خاور زاد

قسمت دوم

پسر یکه‌وارث ثروت بیشمار گردید

بهر صورت شب گذشت ومرد ثروتمند بادمیدن اولین اشعهٔ آفتاب بیدار شد واز اتاق خارج شد . همینکه چند قدم رفت‌نظرش‌به مرد چوب شکن افتاد، نزدیك دروازه اش ایستاده‌است وگریه میکند .مرد ثروتمند نزدیك رفت وپرسید چرا گریه میکنی ؟

چوب‌شکن باصدای لرزانی گفت که نیمه شب‌خانم من فرزندی بدنیا آورد . اما در همان‌آنا چیغی کشید وجان‌سپرد . جسد زن جنگلبان آنجاافتاده‌بود وطفلك در حالیکه نفس میکشید و زنده‌بود در آغوش مادر افتاده بود . مردثروتمند با نگاههای مملو از تاثر واندوه‌بطرف زن و کودك میدید که صدای رفقاء ودوستانش از بیرون بگوشش‌رسید اوبیرون رفت و چشمانش بدیدن دوستانش روشن شد .

در همین آنا مرد ثروتمند به دوستانش گفت که این مرد اندوه بسیار دارد ومحتاج کمك و دستگیری ماوشما می باشد . زنش مرده و کودك یکشبهٔ او بدون پرستار رومادر مانده است . ما وشما باید به او مقداری پول بدهیم و نیز فرزند او را اگر راضی شود باخود می بریم. زنان ما وشما ممکن استازاوپرستاری کنند واو وقتی بزرگ شود شاید باما وشما یکجا و بخوشی زندگی کند.

وقتی مرد چوب شکن این لطف ومرحمت مردثروتمند را دید بسیار خوش شد و تقاضای کمك بیشتررا نمود . مرد ثروتمند نیز بنا بر تقاضای‌چوب شکن یکی از خدمتکاران خودرا گفت پول زیادی به دسترش چوب شکن بگذارد و هم فرزند اورا دریك صندوق که در بین آن گیاهان ملایم فرش شده باشد بگذار وبا خود بگیرد.

خلاصه خدمتگار مرد ثروتمند کودك چوب شکن را گرفته بابادارش ودیگر دوستان وهمراهان‌روانشدند در راه در قسمتی دوستان مرد ثروتمند جدا شدند و او با خدمتگارش تنها ماند.مردثروتمند در همین آنا گفت که میدانی دیشب همان مرد فال بین در خواب من آمد وگفت که همین کودك وارث هستی من خواهد شد. حال تو این کودك را هر طورمیشود ازبین ببر .

خدمتگار گفت بادار عزیز !اگر خدا خواسته باشد که این وارث هستی تو باشد دیگر چاره‌نیست .ولو ما اورا به آتش‌هم بینداز یم از بین نخواهد رفت .

مرد ثروتمند گفت که احمق نشو . هر طور که من میگویم همان طور عمل کن وبه تعقیب آن به‌خدمتگار گفت که صندوق رابا کودك سرچپه در همین دریا بینداز . و خدمتگار بدون اندك تامل‌صندوق وکودك را بدریا انداخت . صندوق همراه باکودك از قضاعدر روی آب طوری افتاد که آب به آرامی آنرا می برد و کودك در حالیکه گریه میکرد ازآنان دور شده میرفت .

خوب: هر طور بود گذشتو مرد ثروتمند بخانهٔ خود رسید . در دم دروازه یکی از خدمتکاران آمد وبا خوشحالی تمام گفت که بادار عزیز تولدی دختر تانرا به شما تبریك میگویم .ثروتمند خوش شد و به خدمتگار انعام داد .

چهارده سال گذشت . یکروز آفتابی مردثروتمند به جنگل رفت که شکار کند در آنجا جوانی را دید که مشغول قطع نمودن درختان است این جوان چهره مقبول و چشمان آبی داشت . واما مردیکه بااو یکجا کار میکرد چشمان سیاه‌وچهره‌تاریك داشت .

مردثروتمند از همین مرد سیاه چهره پرسید که این جوان کیست ؟

آن مرد گفت : دوست عزیز او فرزند من است .

مردثروتمند گفت : او چهرهٔ وشباهت ترا ندارد .من‌میخواهم که مادرش را هم ببینم .

آن مرد گفت :ممکن است که مادرش هم بیاید واما راستی این فرزند ما نیست وما اورا فرزند میگوییم . ما اورا یکروز در حالیکه در کنار دریا آب میگرفتیم در بین صندوق که آب آنرا می برددید یم وگرفتیم. خدا میداند که پدر ومادر اصلی او کیستند .

زن آن مرد نیز از دور نمایان شد و بعدتر قصه یافتن کودك رابیان کرد . مرد ثروتمند وقتی فهمید که این همان کودك است که بدریا انداخته بودند مقداری پول به‌آن مرد وزن داد و

دکمکیانو انیس

خودش از آنجا دور شدو رهسپا ر منزل گردید • در خانه وقتی رسید قصه رابرای همان خدمت گارش که پیر شده بود کرد •وهم برای ا و وظیفه داد تا درجنگل برود و همان جوان را ازبین ببر د•خدمتگار بطرف همان محل روان شد وو قتی آ بـــا رسید همان جوان‌رادید که مشغو ل ماهی گیر ی است • خدمتگار پیر با هر چال ونیرنگی که بود جوا ن‌را بگوشه ای آورد وسنگ بز رگی را برفرق او زده خودش فرار نمود •

شش سال ازین واقعه گذ شـــت واما همانطور که مرد فال بین پیش گویی‌کرده بود مرد ثروتمند صاحب پسر نشد •و در حالیکه دختر او به سن هجده سالگی رسیده بو د مادرش‌مرد مرد ثرو تمند که بـــا دخترش تنها مانده بود ازین واقـعه سخت متاثر واندو هگین شد وبرای اوگفت‌که دختر عزیزم! برای اینکـه تو مریض وافسرده نشو ی ترا بیکی از شهر های زیبا که خانهٔ گلاب نام دارد روان میکنم و تا زما نیکـــه ازدواج نکرده ای وخوش بـاشی در آنجا خواهی ماند • دختر مردثروتمند که پر یما ه نا مداشت در شهـــر خانهٔ گلاب روز های خو شرو آرا م را آغاز کرد تاآنجا که پدر ش‌بدیدن اوآمد•

روزی ازروز ها دختر و پدر دریکی از باغهای مقبول بگردش پردا خنند درآنجا چشم پـدر به‌پسر جـوانـی که اندام‌و چهره بسیار مردانه دا شت افتاد • در همین اثنا پدر نزد یك شد واز جوان پرسید که‌تو کیستی واز کجا آمدی ؟

جوان گفت که اسم من آفتاب‌است واز شش سال درینجا زندگی میکنم

یك عکس جالب به انتـخاب‌قد ریه صد یق

وآنطور که من میدانم مسا فرا نـــی مرا به اینجا آورده اند • آنها مرادر یك جنگل در حالیکه در فرقم جراحتی داشتم بی هوش یافته اند • ازهمین سبب من همه چیز رافراموش کرده‌ام همینقدر میدانم که نامم آفتا ب است

مرد ثرو تمند باشنیدن این کلما ت بیاد آورد که این همان پسری است نو کرش را موظف سا خته بو د که اورابقتل رساند • مرد ثرو تمند پس از لحظه ای برای جوا ن گفت‌که تو منزل مرا دیده ای ؟جو ان گفت که نه • مرد ثرو تمند نشا نی‌مکمل منزلش را داد واورا در یك سا عت معین خواست که آنجا بیاید •

خـلاصه آفتاب جوا نیکه مـر د ثروتمند اورا پسندیده بود درساعت معین بخانهٔ پر یماه رفت و سر اغ اوراگر فت واما وقتی به آنجا رفت پریماه خواب بود و در وازه با ن با اوگفت که برای چند دقیقه د ر باغ منزل خانهٔ پریما انتظـا ر بکشد آفتاب در باغ لحظه ای بگر دش پرداخت وپس از آن بدیوار ی‌تکیه داده بخوا ب رفت •

بقیه در صفحه ۳۱

داکتر جیلانی فرهمند

بیائید باهم جغرافیه بیاموزیم

ج ـ : طبقات اتمو سفیر :

هر گاه سا ختمان فز یکی و کیمیاوی اتمو سفیر زمین راتحت نظر بگیریم به این اساس اقلیم شناسا ن د ر اتموسفیر چند طبقه خا صی را تشخیص داده اند که این طبقات عبار ت است از:

طبقه ترو پو سفیر :

آن طبقات اتمو سفیر که نزدیك به سطح زمین بو ده ضخامت آن‌در قطبین در حدود هشت کیلو متر و در استو ا در حدود هجده کیلو متر میباشد . درین طبقه حرارت هوا تحت تاثیر حرارت‌سطحی خشکه وبحر است‌و هر قدر ارتفاع بیشتر میگردد بر عکس حرار ت کم میشود .

اینچنین تنظیم حر ارت هوا زمینه رابرای بو جود آمدن جر یانات هو ا مسا عد میسازد که در اثر ایجا د چنین جر یانات موجب‌تراکم بخارات آبی هوا گردیده سبب تشکیل ابرو بارند گی میشود .

طبقه سراتو سفیر :

طبقه ای را گویند که بر ترو پو سفیر به ضخا مت (۵۰) کیلو متر قراردارددرجه حرارت هوا درین طبقه تغییر نمیکند . یعنی باز یاد شد ن ارتفاع، اند کی زیاد میشود. ولی عملیه تراکم بخا را ت‌آبی درین طبقه مشا هده نمیشود.

همچنان طبقهٔ فر عی بین ترو‌پو سفیر وستراتو سفیر وجود دارد که بنام خلا ء

طبقه میزو سفیر :

طبقهٔ که بر سترا توسفیر قرار دارد وضخا مت آ ن تا ارتفاع هشتاد کیلو متر می رسد . درین طبقه در جه حرارت هوا با ازدیاد ار تفاع تنزیل میکند (عینا ما نند ترو پو سفیر) .بنا بر آ ن شرایط بو جود آمدن اموا ج یا جریانات عمودی هواوتراکم بخارات آبی مساعد است .

د رین‌ارتفاعات در بعضی عرض‌البلد های جغرا فیا یی غبار رو شنی در شب به‌نظر میرسد این غبار به‌اندازه ای ضعیف است که در روزقابل دید نمیباشد .و قتی شب میشود غبار مذ کور که هنوز ا زاشعه آفتاب‌منور میبا شد در سیا هی شب‌تلا لو میکند. ترو پو سفیر یاد میشو د . درین ارتفاعات اکثر امیتودیت هائیکه در اعماق اتمو سفیر فرو میروند مشتعل میشو ند که درنزد عوام بنام افتید ن ستار گان یاد میشود .

طبقه تر مو سفیر :

طبقهٔ که دربین میزو سفیر واگزو سفیر در اثر ازدیاد آیو نهای گازات اتمو سفیر از طبقات دیگر فرق میشو د بنام تر مو سفیر یاد میشو د.

گازات این طبقه دا ر ا ی آیو نهای مختلف مثبت و منفی میباشد وازین لحا ظ این طبقه اتمو سفیرخصوصیت دیگری دارد . در ا ثر همین صفات است که امواج‌رادیویی ازین طبقه منعکس میگر دد . درعین زمان این امواج‌گردا گرد زمین رانیز طی میکند . در همین طبقه تر مو سفیر است که شفق قطبی بو جود می آید . شفق قطبی معمو لا به فاصله بیست در جه از قطب مقنا طیسی قر ا ر دارد.

د راینجاارتباط قو ی بین آیونهای الکتریکی اتمو سفیر قطب مقنا طیسی زمین و فعالیت شعاع آفتا ب درین طبقه وجود دارد.

بقیه در صفحه ۳۵

دشاتومچی

مور می دواړه څخه کور ته راغله . مونږ دواړه دویا لی پر غاړه ناست‌ړو او مخو نه مو په دستمالو نو کی پیچلې وه، مورمی سمت ستی متوجه شوه او پوښتنه یی وکړه،په مخونو مو څه شوی د ی. څه پیښه ده ؟ ما ځواب ور کی. څه نده پیښه شوی صر ف مونږ په خپل منځ کی شخړه وکړه بیاورېسته پخلا شوو. لاکن مور می په بدگما نی‌راته وکتل او پوښتنه یی وکړ ه: تاسی دواړه پرڅه شی شخړه وکړه ؟ پدی وخت کی مـــی چالا کی وکړه او دارنگه می ځواب‌ور کی: چندا نـــی ،

شاپور (عنایت) کودك چهار ساله که‌به مجله کمکیان علاقه زیاد دارد .

مو ضوع نه وه ما ور ته‌وویل‌چه مچ حیوان ندی مارغه د ی لاکن احمدویل چه مچ‌حیوا ن‌دی. مونږ دړا پو پرنو موړی موضوع شخړه وکړه ، کـــه چیری زما خبری نه منی د، احمد څخه پوښتنه وکړ ه ،مورمی خوشیبی فکر وکړ او وروسته یی دارنگه وو یل : ته دزواغ وایی زه یقین لرم، چه دشاتو مچیو په نیښـــو وهلی یی اود هغوی کندو ته دی لاس ور وړی دی،رښتیا ووایه، څه پیښه شوی ده ؟

څنگه چه دپټ راز څخـه پرده پور ته شوی وه غیر له دی څخه چه پر خپل حرکت باندی اعتراف وکړو بله چاره نه‌وه ، څکه نومور ته مـــی‌ویل :

موری !ته څنگه پوه شوی چه زمونږ دواړو مخو نه ،د شاتو مچیو ژوبل کړی دی. لاکن مونږ دشا تو د مچیو کندو ته لاس ندی ور ړی. مونږ دواړه هلته نږ دی‌ور غلو چه‌دهغوی ننداره وکړو.لا کن نابیره د هری خوا څخه‌هغوی پرمونږ حمله راوړه او پـــه نیښو یی ووهلو .زه‌نه‌پوهیږم چه دشاتو مچی زما په پـــلار ولې غرض نه لری لاکن مونږ یی‌ژوبل کړو. مور می وویل: ډیرښه کار شوی دی تا سی باید هیڅکله دشاتو د مچیو په‌کندو غرض نه‌وای کړی . ستا پلار څکه په نیښې نـــه وهی ،چه دشا تو مچیو هغه پیژندلی دی اود هغه سره‌یی‌مینه او الفت پیداکړی دی .

داڅکه چه دشاتو مچـــی‌ډیری هوښیاری‌دی.ماورته‌وویل که چیری‌هغو ی هـــوښیار ی‌ی باید زمونږ سره هم مینه او صمیمیت پیدا کړی مورمی‌ځواب راکړ ، ز ه‌نه پوهیږم هر وخت چه دی پلار را غی بیاپوښتنه څنی‌وکړه .

وروسته ماځوځلی قصـــد وکړ چه‌دپلارڅخه ددغی‌موضوع په‌باب پوښتنه وکړم ، لا کن‌جرأت می نشوای کـــولـــی ، داڅکه چه ممکن پلار مـــی‌د پیښی څخه خبر شوی ؤا ی اوزما څخه خوا شینې شو ی وای، لاکن زه تر اوسه پوری پدی نه پو هیږم چه آ یا ،رښتیا هم دشاتو مچي به‌زما سره مینه او علاقه پیدا کړی که‌چیری هغوی هوښیاری وی باید زما سره هم مینه پیدا کړی. داڅکه چه ورو سته تر هغه ما هیڅکله دشاتو د مچیو په‌کندو غرض نه درلود او نه می هغوی ته تکلیف ورکاوه.

بیائید جغرافیه... بقیه صفحه ۳٤

طوریکه در بالا ذکر شـــددر جه حرار ت هوا درین‌طبقه با ازدیاد ارتفاع بلند میشو دوارزش بیشتر پیدا میکند .

تحلیل دقیق تریك حاد ثه‌فزیکی که در طبقات بلنـــد اتمو سفیر زمین واقع میشودنشان میدهد که اکثر حواد ث ارتباط به تشعشع الکتـــر ومکتیك واثر آفتاب دارد ،البته اثر سا ختمان طبقات عمود ی‌اتمو سفیر زمین نیز به آن ارتباط دارد .

بیائید بخندیم

تهیه‌و تر تیب از بتول‌بشیر

ازماجرا های کندل خان

کندل خا ن از صبح تاشام‌کار میکرد ، شبانه مثل آنکه مرده‌باشد از جایش هیچ شورنمیخورد . شبی زنش را خواب نبردو صدای چیزی رادراطاق‌شنید، بالاخره‌شوهر خودراتکان دادو گفت:

ـکندل خان بر خیز مثلیکه‌دراطاق‌موش است، کندل خان که‌درخواب عمیق فرو رفته‌بودبعداز لحظه یی یك چشم‌خودرا باز کرده گفت :

ـ چه است؟ زنش باز هم گفت :

ـ مثلیکه در اطاق کدام داز، موش است. کندل‌خان بـــه پهلوی دیگر گشته گفت :

ـ او زنکه مره خیال پشك کردی، بان که‌خواب کنم، برو کدام پشك را پیدا کن.

«ارسالی حامد غوث از لیســه استقلال »

کیسه بر

مردی دوا ن دوان خود رابه پو لیسی‌که کنار جاده ایستاده بود رساند ونفس زنان گفت:

ـ بیادر جان آن مرد کـــه آنجا ایستاده جیب بر است.

پو لیس گفت:

ـ شما از کجا فهمیدید که آن مرد کیسه‌بر است ؟

آنشخص گفت:

ـ وقتی‌من میخواستم‌جیبش رابزنم متو جه شدم که‌بکسم درجیب اوست !

«ارسالی سیدنجیب عا دل الیاس»

قرص خواب‌آو ر

شخصی پد رش را کـــه‌درخواب ناز فرو رفته بودبیدار کرد و گفت:

پدرجان ... پدر جـــان...پدرش با خستگی زیاد ازخواب بیدا ر شدو گفت :

ـخوب پسرم چه گپ‌است؟پسر جواب داد :

ـچون بر ایم گفته بودیـــدکه قرص‌های خـــوابتان را نخورده اید شما را بیدار کردم‌که آنرا بخورید .

« فرستنده شهناز سرکش‌از لیسه زرغونه»

عقب پایه

شخصی‌رفت تا تکت سینماراأخذ کند، موقع خرید روبـه تکت فروش کردو گفت :

ـبیادرجان‌من تکتی‌میخواهم‌که‌عقب پایه‌باشد . تکت فروش تعجب پر سید:

ـ پس شما چطور فـلـم راتما شا میکنیـد ؟ آ نشخص بواپداد :

ـ فرق نمیکند چون ا زین‌فلم چندان خوشم نمی آید .

کاغذسفید

یکروز شخصی عجب خان‌را دیدکه ورقه کاغذ سفیـــدی بدست دا رد و مشغول مطالعه‌آن است. آنشخص با تعجب پیش‌اورفت و پرسید :

ـاین کا غذچیست که‌میخوانی؟عجب‌خان جوابداد :

ـ نامه‌ایست‌که زنم برا یم‌نوشته . شخص مذکور گفت:

ـپس چراسفیداست؟ عجب‌خان جوابداده گفت:

ـ برای اینکه ازوقتی بـاوقهر کرده‌ام د یگر با هم حرف نمیزنم .

«ارسا لی کریمه از لیســه‌زر غونه»

راهنمائی

رجب خا ن روبه شخصی‌که‌مشغو ل‌ما لته‌فروختن بود کرد وگفت:

ـ ببخشید سوا لی داشتم.ما لته فروش گفت :

ـ مهربانی کنید. رجب خان‌گفت :

ـ میخوا ستم تا راه‌قبرستان‌را به من نشان دهید. ما لته فروش گفت :

ـ خیلی ساده است ...شماوسطسرك دراز بکشید، پس‌از چند دقیقه دیگر بخیر بـــه‌قبرستان هستید .

«فرستنده‌نو ریه‌از مکتب‌حصه‌اول سیدنور محمد شاه‌مینه »

منوچکمار کپور
دوستدار مجله

معراج بی‌بی دوستدار مجله

بقیه صفحه ٦

ظهیرالدین

کمال دانش من کوردیدوکربشنید
به‌نظم و نثر چه‌درپارسی‌چه‌درتازی
برون‌زحکمت‌وانواع آن‌که درهرباب
مرا رسد که کنم بافلك‌هم آ وازی

ظهیرالدین مدتی در اشعـا ر ش مدح میگفت و لی‌بعد ها از مـــد ح گویی خود داری کرد . مانند سنایی غزنوی که ابتداء اشعارش همه مدح بود وپسانهااز مدح و ستا یش درباریان خودداری نمود و به جهان تصوف‌وعرفان پناه‌برد.

دراشعار ظهیر ، معانی بسیـا ر دقیق و پیچیده موجود است و هـمه از اشعارش‌ازقریحه بسیار بـلند و زیبا که خصوصیت شاعران آن عصر بود بر خوردار بود . ظهیر ا لد ین پسان ها در تبریز رفت و مد تی در آنجا به شعر گویی و کسب عـلو م متداوله آن عصر پرداخت و بالاخره به سال ٥٩٨ هجری چشم از جهان پوشید و در آنجا مدفون است .

بقیه صفحه ١٣

چطور...

وقتیکه از طرف چاشت زیر افتاب استاده شوید نور افتاب به فرق سر تان و بالای شانه های تان می تابد، چون شی مانع رسیدن تعداد کم نور به زمین میشوید لهذا سایه تـــان کوتاه‌می‌باشدولی‌اگر صبح‌وقت ویاعصر ناوقت‌و قتیکه‌آفتاب پائین است،بیرون رو شنی آفتاب به تمام بدن تان‌میتابد و شما مانع رسیدن مقدار نسبتا زیاد تر نور به زمین میشوید و از همین سبب است که سایه تان طو لانـی تر میبا شد .

به جواب نامه های شما

عبدالبشیر از بلاک ٥٤ نادرشاه‌مینه!

مطالب قبلی تانرا در صفحه‌بقلم شما نشر کردیم • مطالب دیگر تان نیز به‌اداره مجله رسید • ولی هردو مطلب تان تکراری بود ، امید است مطالب تازه ودلچسپی برای مجله بفرستید •

•••

عبدالوحید میرزا زاده از صنف نهم ج لیسه عالی امانی :

اشعار تان به‌اداره مجله رسید از

احمد جاوید صالح زاده

همکاری تان تشکر می کنیم • اشعار تانرا خوانده نتوا نستیم ، امید است درآینده مطالب بسیار دلچسپ تا نرا واضح تر وپاك تر بنوسید و برای نشر بفرستید•

سیدحمیدالله حمید

گلالی وکیل زاده :

مطلب تان به‌اداره رسید از نظرتان به‌مجله ممنونیم • امیداست مطا لب دیگر تان تازه تر وخو بترباشد•

•••

سید نسیم دوستدارمجله

محمد تمیم فهیم متعلم صنف‌هشتم لیسه عالی امانی :

نوشتهٔ تان درمورد زندگی حکیم سنایی غزنوی به‌اداره مجله رسید•

همکار عزیز : این مطلب درشماره های گذشته در صفحه برازندگان نشر گردیده است• مطالب دیگر درمجله نشر میشود• از همکاری تان تشکر می‌کنیم •

محمدانور امین

دستگیر درویش :

مطالب تان همه برای مارسید •از همکاری‌تان تشکرمی‌کنیم •

داستان تان در مجله نشر میگردد ومطالب دیگرتان نیز نشر می‌شود .

به‌امید همکاری های دایمی‌تان •

دکمکیانو انیس

بقیه صفحه ۹

عبد البصیر رسام ...

همچنا ن به حیث بیك راست در مسابقا ت اشتراك می نماید. وی به مجله د کمکیانوانیس دلچسپی دا رد وبه صفحـــات ارا زندگا ن وبه قلم شـــما علا قمندی خاصی دارد .

در اخیر مصا حبه خواستیم تا نظر اش رادر موردیك شاگرد که چه و قت می تواند شاگرد ممتاز گردد پرسیدیم گفت: به در جه او ل پا بندی به حاضری وبه د قت خواندن درسها است ودا شتن تقسیم او قات درسی ومعین کرد ن و قت تفریح همه رول مهمی در ممتاز بو دن یك شا گرد دا رد .

نتیله علومی همکار مجلـه ـحمیرا دخترك زیبا درلباس محلی

حسیب اله طفل ذکـی وصحتمند .

اطلاعات او کلتور
رئیس تحریر :
محمد ابراهیم عباسی
مدیر مسؤل جلال نورانی
مهتمم: عبدالرشید آ شتـی
تیلفون دفتر رئیس تحر یر
۲٦۹٤٥
تیلفون مـد یر مسؤل
سوچبورد: ٥٥ـ۲٦۸٥۱
ارتباطی :٥۳
آدرس: انصاری واټ مطبعه دولتی اداره کمکیا نو انیس ـ
«مطبعه دولتی»
قیمت یك شماره ۳ـافغانی

موشك كوچك و پنسل

بودو نبود یك پنسل كوچك بود كه مدام روی میز «لیلا» بود. در اتاق «لیلا» یك موش كوچك دریك سوراخ دیوار بود.

یك روز «لیلا» به مكتب رفته بود. موش آمد و پنسل را از روی میز بادها نش گرفت. آنرا برد به نزدیك خانه كت خود پنسل گفت:

«من از چوب ساخته شده‌ام. داخل من هم زغال است. تو نمی توانی مرا بخوری. چرا مرا اینجا آوردی؟» موش جواب داد:

دندانهای من میخا رد. من باید همیشه یك چیز ی رابجوم تراعم می جوم تا خارش دندانهایم گم شود.» پنسل گفت:

«صا حب من لیلا مراعادت داده كه همیشه رسم كنم. حالا كه میخواهی مرا بشكنی ویجوی و ریزه ریزه كنی، پس بگذار برای آخرین بار یك چیزی رسم كنم. بعد مرا بجو.

موش گفت: بسیار خوب

پنسل حر كت كرد ویك دا یره بروی دیوار كشید، موش گفت:

«این پنیر است؟»

پنسل گفت: «ممكن است پنیر با شد»

وسه دایره كوچك دیگر در بین آن رسم كرد. موش باز گفت:

«بلی آن پنیر است آنهم سوراخها یش است.»

پنسل گفت: ممكن است» ویك دایره بز رگ كشید،

موش باخوشحالی گفت «سیب»

پنسل گفت: «ممكن سیب باشد»

وچند تا شكل های دراز دیگر رسم كرد.

موش گفت: اینها هم كیله است.

حالا خلاص شد؟ بیا دیگر

كه دندا نها یم میخا رد.

موش گفت:

یك دقیقه دیگر صبر كن.

وقتی موش این عكس را دید

كمی لرزید و گفت: «این عكس مثل چیز است. مثل..... پش ... پش

اما پنسل كا رش را ادامه داد:

موش كه دید: فریاد زد: «وای... پشك و گریخت ورفت.»